

« نامه ماهانه ادبی ، علمی ، تاریخی ، اجتماعی »

شماره - پنجم و ششم

مرداد و شهریور ماه

۱۳۳۶

اکنون از مجله

دوره - سی و ششم

شماره - ۶۹۵

تأسیس بهمن ماه - ۱۳۹۸ شمسی

(مؤسس : استاد سخن : مرحوم وحید دستگردی)

(صاحب امتیاز و نگارنده : محمود وحیدزاده دستگردی - نسیم)

سید محمد - محیط طباطبائی

سیر ترجمه در ایران

سخنی که بر زبان میرود در صورتی قابلیت ثبات پیدا میکند که قلم بر صفحه کاغذ یا برگ درخت و گیاه و یا لوح زروسیم و سنگ و خشت و آجر نگاشته شود و از مجموعه صفحهها و ورقها و لوحها دفتر دیوانی فراهم آید که حافظ و مبین افکار و اقوال اعمال انسانی باشد . زبانی که دارای خط باشد صلاحیت بقا و تألیف و تعلیم و تعلم دارد و به فرض آنکه روزی در اثر پیش آمد نامطلوبی سخنگویان بدان زبان ناگزیر از سکوت ابدی گردند نوشتههای آن گویا و با برجا خواهد ماند .

امروز بیش از سه هزار ملیون آدمی به سه هزار زبان مختلف سخن میگویند و در گذشته که تعداد جمعیت جهان کمتر از این هم بود شماره زبانهای رایج بیش از

این مقدار بود و بعدها در نتیجه ترکیب عوامل مختلف برخی از آن زبانها بر زبانها و لهجه‌های دیگر که در حوزه حیاتی یکدیگر رایج بودند غلبه یافته و خود از صورت استعمال محدود و محصور محلی به صورت زبان عمومی و ملی و مملکتی درآمده‌اند . این زبان فارسی که امروز در قسمت مهمی از آسیای مرکزی و فلات ایران زبان رسمی و ادبی و علمی مردم چند کشور است در هزار سال پیش حوزه استعمال بسیار محصوری داشت که از حوضه رود آمو تجاوز نمی‌کرد و به مرور زمان واجد این مزیت شده است که غالباً زبانهای متداول در این قلمرو وسیع رادر وجود خود حل کرده اینک در میان زبانهای آسیای مرکزی و غربی موقعیت ممتازی دارد .

در سرزمینهای حاصلخیز و پر آب و جلگه‌هایی که انسان کشاورز در روزگار قدیم بهتر میتواند زندگی کند اصطکاک حوزه نفوذ زبانها در مقیاس وسیعی نمودار میشد و با مهاجرت اقوام نوس و روی کار آمدن دولتها غالباً زبان تازه ای جای زبان متداولی را میگرفت و از آمیزش سکنه‌ای که به زبانهای مختلف سخن میگفتند نقل اثری از زبانی به زبان دیگر ضرورت پیدا میکرد .

در شهرهای کلمه و عیلام و آشور این امر به صورت بارزی آغاز گشت و اکادها بعد از غلبه بر سومریها به نقل آثاری از زبان سومری به زبان خود برداختند که بدان احساس نیازی میکردند و سپس آشوریها این کار را در مقیاس وسیعتری از نقل آثار سومری و اکادی به زبان و خط آشوری انجام دادند این نقل و تفسیر از زبانی به زبان دیگر در دامنه‌های غربی و جنوبی و شرقی کوهستان معروف به زاگرس صورت سنت جاری را گرفت چنانکه داریوش کارنامه فتوحات خود را به سه یا چار زبان متداول عصر خود بر سینه کوه بیستون نقش کرد تا هر کس از بابل به همدان و یا از گاد و شوش میرفت ذکر جمیل مآثر او را با خود ارمغان سفر کند .

این عمل تفسیر مطلبی از زبانی به زبان دیگر را ترجمه میگویند و کسی را که این کار را انجام میدهد ترجمان و مترجمان میخوانند و در زبان عربی از همین ریشه ترجمان فعلی ساخته اند که اسم فاعل آن مترجم و مصدرش ترجمه است لفظ ترجمه متدرجاً از معنی خاص خود تجاوز کرده و بمعنی خط رمز و کارنامه احوال کسان بکار رفته است .

لغت ترجمه و ترجمان امروز در زبانهای فارسی و ترکی وارد و پشتو و سواحلی و عربی بهمین مفهوم مشترك معمول و معروف است و کلمه ترجمان از راه زبان ترکی عثمانی به زبانهای اروپائی به صورت دروگمان درآمده است .

عجب است که لغویان این لفظ را معرب از درغمان یا درگمان و یا ترزفان و ترزبان فارسی دانسته اند ولی هرگز در نثر و نظم فارسی بیکی از این صورتهای لفظی که ریشه اصلی ترجمه و ترجمان تصور شده اند باین معنی برنخورده ایم مگر اینکه آن را از الفاظ مهجور بدانیم .

وجود کلماتی که از حیث صورت و معنی نزدیک به ترجمه در زبان سریانی و لهجه محلی لبنان و سوریه که آمیخته با الفاظ سریانی است و آرامی نشان میدهد که ممکن است ریشه اصلی این لفظ را در سریانی و آرامی و نبطی بتوان جست و یافت .

قدیمترین متن و ترجمه‌ای که هنوز از یک اثر مدون باستانی در ایران به دست داریم همان کتیبه بزرگ بیستون است که از فارسی باستانی به زبانهای آشوری و عیلامی ترجمه شده و حل رموز آن پس از دوهزار سال فراموشی و بی خبری باخواندن قسمت فارسی آن که به خط آسانتری نگاشته شده بود کلید زبانهای آشوری و عیلامی و بابلی و سومری را بدست داد و همان نقشی را که نقش حجر الرشید مصر از مقابله دو متن هیروگلیف و یونانی در حل رموز خط مصری ایفا کرد قسمت فارسی باستانی کتیبه بیستون نیز در موقع خود انجام داد و پرده از روی اسرار خطوط میخی مختلف که

زبانهای ملل متعددی بدان نوشته شده بود برداشت .

وجود این دو ترجمه در مصر و ایران مشکل بزرگی را از میان برداشت که با حل آن تاریخ گذشته عالم داخل سیر تازه‌ای گشت .

در کشور ما نویسندگان آرامی که از عهد هخامنشی بیعد درکار کتابت و ترجمه صاحب نظر و عمل بودند صورتی آمیخته از متن و ترجمه و یا مرکب از دوزبان همواره در پیش چشم خوانندگان قرار میدادند که حتی آثار مقدس دینی مملکت نیز از این حالت نا مطلوب بر کنار نبود . لابد اصطلاح هوزوارش و یا زوارش و وزارش را که با گزارش و ترجمه نزدیکی مأخذ و مبنی دارد شنیده‌اید و میدانید که کلمات آرامی بسیاری در زبان پهلوی عصر ساسانی اشکانی به مفردات آن زبان آمیخته و بدون معرفت آنها درک معانی نوشته‌های آن عصر میسر نبود .

شاید مهمترین متن مرکب از دوزبان و یا اصل و ترجمه‌ای که در ایران بتوانیم سراغ گرفت همان کتاب اوستا باشد که چون زبان متن اصلی آن بهیچوجه برای پهلوی زبانان و دردی گویان و پهلوی نویسان ایران مفهوم نبود در عصر اردشیر که نخستین دوره جمع آوری تازه اوستا بود متن کهن ودائی اوستا را با ترجمه پهلوی آمیختند و بعدها که فهم زبان پهلوی نیز بجهانی با اشکالات تازه‌ای مواجه شد شرح تازه‌ای به زبان نزدیک به دردی بر آن افزودند که تفسیر اول را زاند و دوم را بازند میگویند و چون همین ترجمه پهلوی که تنها مفهوم دستوران و موبدان ایران بود و از آموختن آن به نااهلان دریغ میورزیدند عاقبت در هندوستان به . . . انکتیل دو برون فرانسوی وسیله داد تا اوستا وزند را به زبانهای زنده عصر ما برگرداند .

پس اگر این ترجمه پهلوی اوستا وجود نداشت چنین توفیقی که دوست سال پیش برای آشنائی با اوستا نصیب علمای مغرب شد بدین سهولت و سرعت نصیب کسی نمیکشت و سالهای دراز لازم بود تا راز یگانگی دو زبان اوستا و سانسکریت جهت

پایه گذاری و ترجمه و تفسیر جدید کشف شود . برای سکنه فعلی قاره جدید که تمدن اصلی آنجا به دست تعصب اروپائیان تازه وارد درسه قرن پیش نابود شد دانستن زبان انگلیسی و اسپانیائی و پرتغالی و فرانسوی جهت حصول معرفت به گذشته و حاضر آن سرزمین کافی است و اگر چیزی لازم باشد بیفزایند همان لاتینی و یونانی است . ولی در ایران برای اینکه معرفت کافی نسبت به گذشته بوم و برملت خود داشته باشیم ناگزیریم امروز نسبت به همه متون نویافته عیلامی و پارسی و میتائی و اوراراتی و آشوری و بابلی و عیلامی و سومری و هیتی و کوشانی و سغدی و طخاری و مانوی که با گذشته زندگانی ما ارتباط نزدیک دارد و همچنین با متون زنده پارسی و عربی و ترکی وارد و پشتو که بر تاریخ جدید ما روشنائی می افکند آشنائی داشته باشیم .

زبان ما خوشبختانه زبانی ساده و خوش آهنگ و روان و شیوا و پخته و جا افتاده از حیث ثروت لغوی به اعتبار منابعی که در طول هزار و سیصد سال از آنها مایه گرفته زبان پسر مایه ای شده است .

از دوران پیش از اسلام فارسی دری صرف نظر از کتیبه ای که در کوهسار افغانستان بدین زبان و با خط یونانی کشف شده جز امثال و عبارات کوتاه و معدود و برخی سرودها که در کتابهای قرن چهارم بعد نقل شده دیگر یادگاری در دست نداریم و همینقدر میدانیم که در صدر اسلام از میان هفت زبان معروف مداین این زبان جهت وسیله ارتباط و بیان مطالب و دستورهای دینی برگزیده شد و از قرن دوم بعد در برخی موارد لازم بجای زبان عربی حتی در مسائل مذهبی هم بکار رفت در سه چهارم آثار بازمانده فارسی دری از حیث حجم و ارزش و اسلوب بیان و تأثیر روحی بهیچوجه قابل مقایسه با قرن سوم نیست و عجب است که این آثار غالباً از راه ترجمه فراهم آمده است . ترجمه تاریخ طبری بوسیله بلعمی و حدود العالم که به آثار اصطخری و ابن هوقل و ابوزید بلخی پهلو میساید و شاهنامه که صورت منظومی از ترجمه و تألیفی است که

در خراسان بر اساس سیر الملوك ابن مقفع و ترجمه‌های عربی دیگر خداینامك تنظیم شده بود و مقداری دیگر از آثار مذهبی و فلسفی و عرفانی و علمی که از مجموعه آثار آن عصر باقی مانده است خود فی نفسه ثروتی گرانبها برای زبان فارسی تشکیل میدهد. زبان فارسی روی به موازات زبان عربی بهر جا که عربی در آسیا پا میگذاشت با آن همقدم بود و بداد و ستد لغات نیازمندیهای خود را متدرجاً بر می آورد بی آنکه به ساختمان اساسی زبان لطمه‌ای برسد تا آنکه پس از سقوط بغداد به دست مغول و عقب نشینی فرهنگ و تمدن اسلامی عربی بر سواحل دریای مدیترانه فارسی جای خالی شده را گرفت و با وجود مزاحمت زبان مغولی و ترکی با اردوی ترك و مغول تا کنار رودهای ولگا و دن و دانوب پیشرفت و در همه جا قابلیت استفاده از وجود خود را جهت نقل افکار و آثاری علمی اثبات کرد.

از سده هفتم بعد مجموعه آثار مهم فلسفی و علمی و ادبی و هنر اسلامی را فرا گرفت و صلاحیت خود را جهت نقل و بیان هر قسم معنی و موضوعی تاحدی فرا برد که شمس الدین محمد آملی در نفایس القنون خود توانست دایرة المعارفی از همه علوم و فنون متداول سده هشتم به فارسی فراهم آورد و پیش از او ملاقطب شیرازی همانکاری را که ابن سینا در شفا جهت زبان عربی و ارسطو در کلیات آثار فلسفی خود برای زبان یونانی کرده بود برای زبان فارسی پایه ریزی کرد.

در ابنان ملاقطب که به اسم درة التاج موسوم و اثری بسیار معروف است گنجینه‌ای از افکار فلسفی و علمی عصر را به زبان فارسی می‌نگرید.

فخری بارودی شاعر و سیاستمدار و هنر دوست شامی که اخیراً در دمشق بر حمت الهی پیوسته است به موسیقی ترك و عرب عشق می‌ورزید و کتر صلاح الدین منجد از فضای شام که فعلاً سر پرستی روزنامه الحیات بیروت را بر عهده دارد در سال ۱۳۳۰

مارا بیکدیگر معرفی کرد بارودی میخواست بداند که در زبان فارسی چه آثاری از موسیقی اسلامی وجود دارد .

من جزء ریاضی دره التاج را به او اهدا کردم باوجودیکه اوفارسی را به کمک ترکی عثمانی به زحمت درک میکرد چند روز بعد از دریافت دره التاج که دیداری دست داد میگفت مگر ممکن است يك فیلسوف تا این درجه در موسیقی کار بتواند بکند وقتی به او گفتم که در داستانهایی مربوط به زندگانی ملاقطب از عمل موسیقایی او هم بارباب یا کمانچه سخن گفته اند بوجد و طرب در آمد و گفتم نیکبخت ملتی که فیلسوف او چون قطب موسیقار باشد وقتی به او گفتم که همین ملاقطب در مدرسه عادلیه دمشق مدتی را مقیم بوده و در آن عصر چون قطب الدین رازی از مردم ایران در همین مدرسه بیتوته میکرد و یکی در طبقه اول و دیگری در طبقه دوم جاداشت و هر دو مدرس منطق و حکمت بودند مردم دمشق برای تشخیص یکی را قطب تحتانی و دیگری را قطب فوقانی میگفتند فخری بارودی دست مرا گرفت و گفت بیا به عادلیه برویم تا حجره ای را که نویسنده موسیقی دره التاج در آن سکونت داشته زیارت کنیم .

غرض زبان فارسی در عهد سلطه ترکان مغول در سیاست و اداره و کلیه شئون زندگی جای خالی شده از زبان عربی راپر کرد و وقتی صفویه در صدد برآمدند کاری را که اردشیر بابکان از بابت استقلال مادی و معنوی و مذهبی و سیاسی ایران انجام داده بود تجدید کنند و سازمانهای مختلف مملکت و ملت از هر حیث استقلال یابد موضوع استقلال زبان تألیف هم مورد توجه کامل بخصوص در کار مذهب قرار گرفت در عهد سلطنت شاه طهماسب بود که غالب آثار مذهبی از عربی به فارسی ترجمه شده در آن عصر من يك همشهری قدیمی داشته ام که او غالب کتابهای معتبر دینی را از زبان عربی بفارسی برگرداند او علی بن حسن زواره ای شاگرد غیاث الدین جمشیدی مفسر زواره ای و استاد ملا فتح اله کاشی بوده است زواره ای قرآن مجید و نهج البلاغه و سایر متون مذهبی

را جهت مزید اطلاع و رفع احتیاج مردم به فارسی عادی عصر ترجمه کرد . در سده بعدشاه عباس ثانی از علمای بزرگ عصر خود خواست که برامهات کتب حدیث شیعه تفسیر فارسی بنویسند .

و این کار نسبت به کافی کلینی عملی شد .

شیخ بهائی عربزادهٔ عاملی جامع عباسی را در فقه فارسی جهت شاه عباس صفوی نوشت تا از شرایع و شرح لمعه مستغنی شود . در هندوستان که زبان فارسی زبان علم و ادب و سیاست شده بود همین امر در مقیاس وسیعی انجام گرفت چنانکه کمیت آثار فارسی که در عهد سلاطین تیموری هند تألیف و ترجمه شده از هر حیث قابل ملاحظه است .

با وجودیکه کتابهای مقدس یهود و نصاری در سابق الایام به عربی و از عربی به - پارسی ترجمه شده بود بار دیگر نادرشاه دستور داد تا میرزامهدیخان به کمک روحانیان عیسوی و یهودی ترجمه جدیدی به فارسی از انجیل و توریه فراهم آورد .

متأسفانه در عهد سلطنت صفویه که رابطهٔ سیاسی و اقتصادی میان ایران و اروپا برقرار شده بود و داستان نهضت علمی و ادبی کم و بیش از زبان سیاحان به گوش صاحب - نظران میرسید کسی در صدور نقل کتابی از زبانهای لاتینی و فرانسه و اسپانیولی و پرتغالی به فارسی بر نیامد و با وجودیکه در غالب بندرهای جنوب ایران زبان پرتغالی معروف عده‌ای از سکنه محلی بود اقدام به ترجمه از آن مسکوت ماند در صورتیکه از فارسی به پرتغالی ترجمه میشد . آشنائی خارجیانی که به ایران می آمدند و میرفتند غالباً با زبان فارسی بیش از آشنائی ایرانیان با زبان های خارجی بود و سببش این بود که بدون دانستن زبان فارسی در آن عصر امکان نداشت کسی بتواند یک سفر طولانی از سواحل آدریاتیک تا سواحل دریای چین یا از کنار رود ولگاتا حبشه بکند ولی بدون دانستن

انگلیسی و یا هلندی و فرانسوی و پرتغالی به کمک فارسی این کار میسر بود .
 در بازار های آدرنه و اسلامبول و از میروطرابوزان و حلب و بغداد و بمبئی و
 مدوس و مندله و بتاویه غالب بازرگانان به زبان فارسی آشنا بودند و با معرفت مقداری
 فارسی يك تاجر و جهانگرد خارجی در این نقاط به آسانی میتواند نیازمندیهای خود
 را رفع کند . مهمترین کار علمی که در اواخر عهد صفویه و پایان قدرت تیموریان در
 هند انجام گرفت همانا ترجمه زیج فرنگی برای استفاده از جداول آن در کار رصددهلی
 و تنظیم زیج محمد شاهی بود که هنوز در بین منجمین ایران بهترین زیجهای شرقی
 محسوب میشود و مورد استفاده همگنان در استخراج تقویم است در ایران پسران و
 برادرزادگان نادر جهت تکمیل معلومات جغرافیائی از کشیشان اروپا درخواست کرده
 و نقشه کرده بودند ولی در عصر نادر هیچگونه فعالیت ادبی و علمی که قابل ذکر و
 بقا باشد انجام نگرفت .

در عثمانی بواسطه کثرت امتزاجی که همواره میان عناصر مختلف الجنس و
 مختلف العقیده وجود داشت موضوع ترجمه از زبانهای اروپائی به ترکی پیش از ایران
 آغاز شد .

از نخستین ترجمه های ترکی که به چاپ رسید ترجمه سیاحت نامه کشیش
 لهستانی است که در ایام محاصره ۱۱۳۵ اصفهان حاضر و ناظر بود و یادداشت های خطی
 خود را که به لاتینی نوشته بود در اسلامبول قبل از چاپ مورد استفاده دیگران قرارداد
 و ترجمه ترکی آن که در همان ایام انتشار یافت یکی از قدیمترین نمونه های مطبوعات
 ترکی منسوب به ابراهیم متفرقه است .

تحول وضع نظام عسکری در ایران و ترکیه که به موازات یکدیگر انجام
 میگرفت وسیله فراهم آورد که معلومات لشکری اروپائیان به زبانهای فارسی و ترکی

نقل شود تا مورد استفاده اهل شمشیر قرار گیرد. زیرا این اشتباه در هر دو کشور خاطر نشان شده بود که اگر شمشیر شرق تیز شود احتیاجی دیگر به تیزی و تندی فکر و قلم نیست.

در زمان سلطنت فتحعلی شاه این کار در تبریز آغاز شد و به همراه آن ترجمه علوم دیگری همچون طب و هندسه و حساب و جغرافیا که طرف احتیاج کارهای نظامی بود به زبان فارسی مورد توجه قرار گرفت. مقدمات این کار در تبریز فراهم آمد و قدیمترین نتایج این اقدام ترجمه‌ای است از رساله‌آمله حکیم کرک انگلیسی که در قدیمترین چاپخانه ایران در تبریز به چاپ رسیده است.

جهت مزید استفاده و تأمین و تمرین پایدار این عمل در عهد فتحعلی شاه پنج تن در عهد محمدشاه نیز چند تن جوان ایرانی برای کارآموزی به اروپا فرستادند.

دسته اول در لندن و دسته دوم در باریس مدتی را به تحصیل پرداختند و برگشتند اینان در نقل آثار فرنگی به فارسی پیشقدم شدند و چنانکه وقتی دارالفنون طهران گشوده میشد يك منبع اصلی داخلی جهت تغذیه علمی و کمک معنوی از راه ترجمه به فارسی آمادگی کامل داشت در سهای معلمین اطریشی و ایتالیائی مدرسه که غالباً به زبان فرانسه بود عموماً به فارسی ترجمه و در چاپخانه مخصوص دارالفنون طبع و میان محصلین توزیع می‌شد.

کتابهای تاریخ و جغرافیائی که از عهد عباس میرزا ترجمه آنها از انگلیسی و فرانسه به فارسی صورت گرفته بود در این عصر زمینه مساعدی به ترجمه برخی داستان‌های فرانسوی داد و محمد طاهر میرزا جد اسکندریهای طهران و تبریز چند اثر معروف الکساندر دوما را به فارسی ترجمه کرد که غالب آنها به چاپ رسیده است در عهد سلطنت پنجاه ساله ناصر الدین شاه که ایران از ثبات وضعی در چهارچوبه موازنه

سیاسی برخوردار بود طبیعتاً امکان همه قسم فعالیت علمی و عقلی در صورت علاقه‌مندی فراهم بود و مقداری هم کارهای مفید از راه ترجمه انجام گرفت ولی چون این کارها بیشتر جنبه خصوصی و رسمی و تشریفاتی محدود داشت غالب کتابهای متعددی که از زبانهای فرانسه و انگلیسی و روسی و آلمانی و ترکی و عربی در آن عصر به فارسی ترجمه شد تنها نسخه های خطی آن در قفسه های کتابخانه خصوصی دولتی محفوظ ماند .

شما در فهرست کتابخانه های سلطنتی و ملی و سپهسالار و مجلس دهها کتاب معتبر ادبی و تاریخی و جغرافیائی و نظامی و علمی مینگرید که در عهد ناصرالدین شاه به فارسی ترجمه شد و از شرف عرض او گذشته ولی در دسترس ملت ایران قرار نگرفته است .

بطور مثال کتاب مفصل هامرپور گشتال اطریشی در تاریخ سلاطین آل عثمانی که از روی ترجمه فرانسه آن (نه اصل آلمانی) به فارسی ترجمه شده در مجلدات متعدد زینت کتابخانهها ماند و مردم ایران از محتویات این اثر که برای تاریخ این مملکت کاملاً مورد احتیاج و استفاده بود بی‌خبر ماندند .

باید بیاد آورد که در دوره اسلامی اگر از ترجمه آثار یونانی به عربی آن جنبش عظیم علمی در شرق و غرب ممالک اسلامی بوجود آمد و مدت پنج قرن طول کشید و منشأ آنهمه آثار گرانبها واقع شد برای این بود که علم از راه ترجمه و تألیف در دسترس عامه مردم قرار گرفته بود منصور و هرون و مأمون و واثق و معتمد و مکتسفی زمینه نقل را فراهم کردند ولی عمل ترجمه و فهم ترجمه و نقل ترجمه کار مردم بود در نتیجه مینگریم هنوز کار ترجمه فلسفه و علوم از یونانی به عربی در اوج قدرت خود بود که حکیمی مانند یعقوب بن اسحق کندی دست به کار تألیف زد و آثار او از ارزش در

همان زمینه‌ها به مرتبه‌ای رسید که مانند ترجمه آثار ارسطو و جالینوس و اقلیدس جزو اسناد معتبر گنجینه فضایل اسلامی قرار گرفت در دو قرن گذشته زبان فارسی در هندوستان و ممالک عثمانی و حتی ماوراء النهر و افغانستان از رشد قبلی خود باز ماند و آثاری که قابل مقایسه با آثار قبلی همین مملکتها باشد بوجود نیارود ولی در ایران با همه موانع و مشکلات متصور، از راه ترجمه مقدار مهمی بر ثروت موجود زبان افزوده شد و از حیث تحول اسلوب و شکل بیان، زبان فارسی صلاحیت کامل جهت حفظ مقامی که از سابق در میان زبانهای زنده عالم داشت پیدا کرد.

با تحول اوضاع اجتماعی ایران و بعد از تبدیل رژیم استبداد بمشروطه و مزید ارتباط مادی و معنوی با جهان خارج، نهضتی به طرف تکامل در تحول بوجود آمد متأسفانه جنگ جهانی دوم و تجاوز همه جانبه متفقین به کشور ما آثاری از خود بیادگار گذارد که مسأله رشد زبان و ترجمه آزاد و مستقل و تطور وضع علمی و فنی را دچار بحران موقت ولی شدید کرده است.

بحرانی، که امید میرود در آینده نزدیکی با تجدید حیات فرهنگستان ایران برطرف کرد.

وسعت دایره ترجمه و کثرت آثار مختلفی که در این بیست سال اخیر از زبان های مختلف و بوسیله ایادی واجد صلاحیتهای متنوع و متفاوت به فارسی ترجمه شده خود نیز تولید مشکلات خاصی کرده که از اختیار لفظ آغاز میشود و به بیان معنی می انجامد.

کوششهای شدید فردی و خصوصی که در این ایام از طرف برخی افراد و مؤسسات و انجمنها و مدرسه‌ها جهت تفسیر یا تثبیت این وضع مبذول میشود چون جنبه شمول و عموم ندارد انتظار نمیرود متمر ثمری گردد و وضع بهمین قرار باقی میماند.

بدیهی است برای حل و فصل این مشکل هیچ مرکز صلاحیتداری جز فرهنگستان نیست که از عهده این کار بر آید و کوششهای پراکنده دیگر با نظر رضا و اطمینان تلقی نمیشود باشد که در آینده نزدیک کار ترجمه هم وارد مرحله حل نهایی گردد و کسانی که قلم ترجمه ایشان . در هر سال و ماهی میخواهد و میتواند چند کتاب را به فارسی ترجمه کند از این هرج و مرج کار نقل الفاظ به الفاظ ساختگی و ابداع عبارات نامأنوس و تصرف در کلمات ادبی فارسی رهائی یابند و زبان فارسی با کمال صوری و معنوی خود در لباس ترجمه همچون تألیف و در تقریر مانند تحریر جلوه گر بماند .

حکایت

تنی چند از خاصان سلطان محمود حسن میمندی را گفتند که امروز سلطان ترا در فلان مصلحت چه گفت . گفت برشاهم پوشیده نماند گفتند آنچه با تو گوید با مثال ما مردم روا ندارد گفت با اعتماد آنکه داند که با کس نمی گویم پس چرا همی پرسید .

(سعدی)

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهیضت‌های ملی ایران

(۲۸)

با ترتیبی که گفته شد پس از ورود مأمون به بغداد فتنه ابراهیم بن مهدی که عباسیان ناراضی درغیاب مأمون او را در بغداد بعنوان خلیفه انتخاب کرده بودند فرو نشست و ابراهیم بن مهدی و فضل بن ربیع و مسبین دیگر از ترس مجازات مأمون مخفی شدند .

مأمون که در کشورداری قدرت و بصیرت خاصی داشت ضمن صدور فرمان عفو عمومی به عزل و نصب حکام و فرمانروایان ایالت‌های قلمرو خلافت پرداخت و در اندک مدت بر کلیه امور تسلط یافت .

و از طرفی برای رفع شبهه دختر خود ام الفضل را به ازدواج امام محمد تقی فرزند امام رضا (ع) در آورد و گفت تا دو میلیون درهم باو دهند و اضافه کرد که من دوست دارم که جد مردی باشم که پیامبر خدا و علی بن ابیطالب (ع) پدران او باشند . لیکن این آرزو اگر از روی اعتقاد یا برای حفظ ظاهر ابراز شده بود هیچگاه جامه عمل نپوشیده و ام الفضل از امام نهم شیعیان فرزندی نیاورد (۱) .

جنون حسن بن سهل

برخی از مورخان نوشته اند حسن بن سهل پس از آگاهی از قتل برادر مقتدرش فضل بن سهل با اینکه فرمان وزارت وی از طرف مأمون صادر شده و دخترش پوران نیز به همسری خلیفه نامزد گردیده بود باختلال حواس و جنون مبتلا گردید بطوریکه بند

بروی نهادند و خزاین و لشکر را به ابو حمید طوسی سپردند ، وقتی مأمون از ماجرا مطلع شد فوری طبیب مخصوص خود را برای معاینه و معالجه حسن به بغداد فرستاد و سفارش لازم در اینمورد نمود .

ولی با توجه باقوال مختلفی که در کتابهای معتبر نقل شده است مسئله جنون حسن بن سهل نیز یکی از موارد مبهم سیاست مأمون خلیفه زبیرک و سیاستمدار عباسی باید بشمار رود زیرا ادامه خدمت فردی که کلیه اغتشاشات در اثر انتصاب وی به - حکومت بغداد بر پا شده بود آنهم در مقام وزارت بهیچوجه به مصلحت مأمون و تغییر سیاست اخیرش نبود و گمان میرود که این صحنه نیز یکی از نقشه های ماهرانه ای بوده که مأمون برای برکناری حسن بن سهل ایرانی که بلافاصله بعد از قتل برادرش فضل برای حفظ ظاهر باین سمت برگزیده شده بود طرح وبمورد عمل گذارده است .

بهر حال طبق نوشته عموم مورخان حسن بن سهل بن عبدالله سرخسی کاتب و خطیب فصیحی بوده است وشاعران در مدح اوقصیده ها سروده اند صاحب ذریعه نوشته (۱) بخشی از جاویدان خرد را حسن بن سهل از پهلوی به عربی برای مأمون عباسی ترجمه کرد و ابن مسکویه آنرا از نو تحریر کرده است . حسن در جشن باشکوه عروسی دختر خود پوران و مأمون خلیفه عباسی در بغداد شرکت داشته وطبق نوشته خوند میر (۲) (حسن در حسن جشن و وفور احسان وانعام خواص و عوام بمرتبه ای مبالغه نمود که مزیدی بر آن متصور نبود) .

عفو ابراهیم بن مهدی و فضل بن ربیع از مجازات

مأمون برای دستگیری عموی خود ابراهیم بن مهدی صد هزار مثقال طلا و برای

۱ - ذریعه ۵ : ۷۸ و ۴۰۰ : .

۲ - دستور الوزراء خوند میر چاپ اقبال صفحه ۶۸ .

دستگیری فضل بن ربیع صد هزار مئقال نقره پاداش تعیین نمود و شاهك سندی را مأمور کرد که که مخفی گاه آنان را بیابد وی بعد از مدتی فضل را که در بصره نزد یزید بن منجاب مهبلی پنهان شده بود یافت و او را به نزد مأمون آورد ولی مأمون پس از گفت و شنودی که در آن فضل از رفتار گذشته خود عذر خواست او را مورد عفو قرار داد اما دستگیری ابراهیم بن مهدی مدتی بطول انجامید تا اینکه روزی مأمورین دولتی او را در لباس زنانه یافتند و بنزد مأمون آوردند .

مأمون از گناه وی در گذشت و او را نیز مورد عفو قرار داد و باین ترتیب رضایت خاطر عباسیان بغداد را بدست آورد و با سیاست خاصی به خلافت و حکومت پرداخت .

بیان نمودن وضع اجتماعی این دوره و همچنین تشریح نظریه و اعتقاد مأمون در مورد دین و دنیا که در اثر آن تحول فکری بسیار ارزنده ای در قلمرو اسلامی بوجود آمد مستلزم تحقیق و بحث جداگانه ایست که مربوط باین تألیف نیست و نگارنده در کتاب (تاریخ نهضت های فکری ایرانیان) به تفصیل آنرا مورد بحث قرار داده است .

طاهر ذوالیمینین حاکم جزیره و شام و مصر

مأمون هیچگاه طاهر ذوالیمینین سر دار بزرگ ایرانی و فاتح بغداد را از یاد نبرده بود طاهر در اینموقع در رقه مشغول جنگ با نصر بن شیب بود و مأمون برای استمالت از وی فرمان حکومت جزیره و شام و مصر را بنام طاهر صادر نمود و برای او فرستاد .

و همچنین دینار بن عبدالله را به حکومت عراق عجم منصوب کرد . پیش از آن حسن بن سهل طبق دستور مأمون حسن بن عمرو رستمی را به حکومت آنجا برگزیده بود در اینموقع حسن یاغی شده و نافرمانی را علنی ساخته بود و چون دینار بن عبدالله

از راه رسیده با وی جنگید و او را اسیر کرد .

طاهر خراسانی رئیس پلیس مأمون

نوشته اند طاهر ذوالیمینین در رقه سرگرم جنگ بود که سپاه بر او شورید و طاهر به بغداد آمد و بجای خود یحیی بن معاذ را حکومت داد (۱) علت آمدن طاهر از رقه به بغداد با این گفته درست در نمی آید زیرا شورش سپاه را طاهر خیلی بهتر از یحیی معاذ میتواند فرو نشاند ، بطور قطع تمایل شدید طاهر برای آمدن به بغداد و در نتیجه انجام آرزوی دیرین ایرانیان برای استقلال و آزادی مرز و بوم ایران این بهانه را بوجود آورد و خلیفه نیز در مقابل این تمایل شدید وی مقاومتی ننمود و عنوان ریاست پلیس خود را به طاهر تفویض داشت .

تهیه مقدمات حکومت طاهر ذوالیمینین بر مشرق ایران

بطوریکه مورخان نوشته اند طاهر ذوالیمینین مدت یکسال در پست مهم ریاست پلیس دولت مأمون اشتغال داشت ولی بعد از یکسال خستگی خود را از ماندن در دربار و اشتیاق بیرون رفتن از بغداد و انتصاب به حکومت خراسان نزد احمد بن ابی خالد احوال وزیر مأمون که در باطن تمایلی به طاهر و آرمان مقدس او داشت اظهار کرد . طاهر و احمد بن ابی خالد از مدت ها پیش با هم دوست و صمیمی بودند شرح احوالی که از احمد بن ابی خالد و پدر او در کتابها نقل شده است همه مؤید این مطلب است که تمایل احمد بن ابی خالد به طاهر و انجام درخواست او مورد علاقه و توجه باطنی احمد بوده است بهمین جهت احمد بن ابی خالد وزیر و منشی مأمون برای انجام این کار شگرف نقشه ای طرح کرد و خوشبختانه به نتیجه رسید ، حکومت خراسان در آن موقع توسط مأمون به غسان بن عباد محول بود احمد بن ابی خالد حیل ای بکاربرد

بدین ترتیب که از قول غسان بن عباد عامل خراسان نامه‌ای به مأمون نوشت که در آن چنین نوشته شده بود: « مرا از خراسان معاف دار مأمون گفت بخدا قسم در کشور جز خراسان را نمیشناسم ، و نمیدانم که این نادان را چه چیز به استعفا وادار کرده است ؟ جز آنکه راستی خود را برای خراسان لایق ندانسته باشد » احمد بن ابی خالد باو گفت حکومت خراسان را به طاهر واگذار ، پس مأمون طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین را در اواخر سال ۲۰۵ یا اول سال ۲۰۶ هجری بجای غسان بن عباد بحکومت خراسان منصوب نمود .

در همان موقع حمزه خارجی در خراسان خروج کرده بود طاهر لشکرهای پی در پی برای سر کوبی حمزه فرستاد ولی در این اثناء حمزه فوت کرد و پس از وی پسرش ابراهیم بن حمزه تمیمی بپا خاست و در ایام طاهر همچنان بود .

نوشته اند که غسان بن عباد از خراسان به بغداد آمد و مأمون چندماه او را بار نداد و سپس که حسن بن سهل در باره وی چیزی نوشت (۱) او را پذیرفت .

پس گفت ای امیر المؤمنین خدا مرا فدایت قرار دهد گناه من چیست ؟ گفت همین که از حکومت خراسان استعفا میدهی با آنکه تمام کشور همان خراسان است . با این ترتیب مأمون وقتی از نقشه احمد بن ابی خالد آگاه شد که طاهر برمسند حکومت خراسان مستقر شده بود روایت دیگری برای انتصاب طاهر به حکومت خراسان نقل کرده اند که آن نیز مؤید آن است که این کار با همکاری و معاضدت احمد ابی خالد وزیر مأمون بانجام رسیده است .

هارون بن العباس بن المأمون در تاریخ خود گوید روزی طاهر برای انجام امری نزد مأمون شد و پس از آنکه حاجت طاهر را برآورد اشک از دودیده اش روان

۱ - در اینجا معلوم میشود که در سال ۲۰۶ هجری حسن بن سهل سالم و آزاد

شد طاهر پرسید یا امیر المؤمنین لایبکی اله عینک « چرا میگری ، دنیا ترا کردن نهاده » به آرزوی خود رسیده ای ، مأمون گفت گریه مرا سبب خواری یا اندوه نیست اما روان آدمی هیچگاه بدون نشانه و هدفی آرام نیابد ، طاهر از این پاسخ سخت غمناک شده از حضور مأمون بیرون آمد و به حسین خادم که در مواقع خلوت و تنهایی مأمون سمت در بانی نیز داشت گفت از تو خواهم که از مأمون سبب گریه اش را هنگام ملاقات من بازپرسی ، آنگاه که طاهر بخانه خویش بازگشت دو دست هزار درهم برای حسین خادم بفرستاد حسین خادم نیز روزی که مأمون با خاطری خوش و تنها بود انتظار فرصت کرده گفت در آن روز که طاهر شرف حضور داشت گریستن خلیفه را سبب چه بود ، خلیفه گفت حسین « وای بر تو . ترا بدین سؤال چه کار ؟

حسین گفت من از گریه خلیفه در آن روز دل سوخته شدم خلیفه گفت : سبب گریه من امریست که اگر ترا آگاه کنم و آن راز از تو بیرون جهد « جانت در معرض هلاکت باشد حسین گفت یا سیدی « چه وقت رازی با من در میان نهاده که من آن را فاش کرده باشم خلیفه گفت من در آن روز همینکه طاهر را دیدم بیاد برادر امین افتادم و از خواریهایی که بدو رسیده بود از گریه کلو کیر شدم و اگر هیچیک از خصایل حمیده برادر را بشمار نیاورم این قصه که برای تو حکایت میکنم برای گریستن من کافی است .

روزی من و او خدمت پدر خود هارون رفتیم و او ما را نزد خود بنشانند و صد هزار دینار بمن و دو دست هزار به امین بخشید چون از خدمت خلیفه بیرون آمدیم امین بمن گفت ای عبدالله گمان برم از این کار خلیفه که مرا بر توفیلت داد چیزی بردل تو گران آمده باشد گفتم چنین نیست تو برادر وسید و بزرگتر از منی گفت با این همه هردو مبلغ تو بر گیر با این وصف چگونه من کشنده چنین برادری را عفو توانم کرد ؟

حسین چون از حضور خلیفه بیرون رفت «ماجرا را به طاهر خبر داد طاهر با دوست هزار درهم نزد احمد بن خالد رفت و گفت مدح و ستایش من ارزان تمام نشود و یسکی نزد من بار و ثمر بینشاید درهم را بستان و مرا از پیش چشم مأمون دور کن احمد بن خالد گفت فردا بامداد بگناه نزد من آی .

وطاهر بامداد بگناه بدار الخلافه شد و آمدن وزیر نسبت به روزهای دیگر دیر کشید و چون درآمد مأمون پرسید علت تأخیر تو چه بود؟ گفت دوش تا صبح نخفته‌ام گفت سبب چه بود گفت بخاطر آوردم که تو تولیت خراسان به غسان بن عباد دادی و او عاجز تر از این است که ملکی چون خراسان را نگاهدارد ، خلیفه گفت چه کسی را برای ولایت خراسان صالح بینی و نام چندتن ببرد ابن ابی خالد گفت سزاوار ولایت خراسان تنها طاهر بن حسین است و مأمون گفت او برادر مرا خلع کرد و بیم آن می‌رود که مرا نیز خلع کند .

احمد بن خالد گفت من ضامن او هستم « مأمون در همان لحظه به احضار طاهر فرمان داد، چون حضور یافت خلیفه فرمان حکومت ایالت خراسان را بنام او صادر کرد . نوشته‌اند آنگاه که طاهر عازم خراسان بود مأمون یا وزیر او عطیه‌ای چند بدو داد و از جمله طباخ در نهانی قرار داده بود که هر گاه از طاهر امری که حکایت از خروج او از اطاعت کند ببینند در حال او را مسموم سازد .

بدین ترتیب پس از ۱۹۰ سال تسلط تازیان بر ایران بهمت و پشتکار سردار بزرگ ایرانی طاهر خراسانی ملقب به ذوالیمینین پایه حکومت نیمه مستقل ملی در مشرق ایران ریخته شد که مقدمه ظهور دیگر سلسله‌های مستقل ملی ایران گردید .

(دنباله دارد)

استاد سخن - وحید دستگردی

دارالمجانین عالم



سرای خاک هوس خانه مجانین است
در آن مسلسل زنجیریان ملک جنون
حدیث عقل بر اولاد آدم افسانه است
بماقلان جهان بین ووا مپرس که چون

کمان عقل بر آن می‌رود ز نوع بشر
 که الفنون جنون گفت و الجنون فنون
 ابوالمجانین گر بوالبشر نبود چرا
 برای مثنی‌کندم شد از بهشت برون
 پدر نه تنها دیوانه بد که مادر هم
 و گرنه از دم شیطان چگونه خورد افسون
 ز مادر و پدری این چنین جنون انباز
 شکفت نیست اگر زاد تا ابد مجنون
 نژاد آدم دیوانگان مختلفند
 بارث برده جنون از دوسر کم و افزون
 اگر فرشته عاقل در آسمان باشد
 و ز آسمان نکرد در سرای خاک نکون
 بنام عاقل بیند فتاده‌اند بهم
 هزار سلسله دیوانگان گوناگون
 شده ز فرط جنون خصم جان خود سقراط
 بنخم نشسته ز نقصان عقل افلاطون
 پیاده ز اسب خرد مانده است اسکندر
 سوار مرکب دیوانگی است ناپلئون
 و گرنه از چه سبب در ره گرفتن خاک
 کسیکه خاکش خواهد گرفت زار و بون
 بگرد گیتی اسب هوس برانگیزد
 ز گشته پشنه و از خون روان کند جیحون

اگر نه مانی از عقل دور ماند چرا

بسالها شد ارژنگ ساز در هامون

یکی به تیه ز فقر خرد شده موسی

یکی به مصر ز گنج جنون شده قارون

کدام عاقل چل سال دشت پیماید

که خود نباید و باید بنام او قانون

کدام دانا گنج آکند بخاک و چومار

فراز گنج دهد جان گرسنه و مطعون

یکی مسلمان گشته است و دیگری کافر

بروی برده یکی سجده دیگری وارون

کشیش و موبد و شیخ و برهمن و ملا

مرید و مرشد و پاپ و سیاسی ملعون

بنام رهبر و رهرو زنیخ آز و هوس

نموده کوه و در و دشت را ز خون گلگون

یکی است حامی تورات و دیگری انجیل

یکی زبور و مزامیر و صحف انگلیون

دراز کرده یکی ریش تسابده قبضه

طناب بسته زمو بر سر خران حرون

نهاده آن یک بر سر هزار گز دستار

بزیر هر شکنش خدعه و ریا مکنون

یکی بمرگ رقیبان خود بخندد خوش

یکی به عشق دل آرام خود بگیرد خون

گهی بگریه و گاهی بخنده دمسازند

ولی نه گریه نه خنده است باخرد مقرون

اگر بمرگ پدر گریه میکنی چهل است

که میروی تو فردا گراو برفت اکنون

وراز برای پسر چون بزاد میخندی

میانه دو عدم يك وجود نیست مصون

یکی چو دنگ شد از چرم و بنگ میگوید

منم خدای وزمن خاست امر کن فیکون

یکی فزاید رنج جنون خویش از می

یکی بکاهد جان و تن خود از افیون

درون کشد ز گلودود خار و خس وانگاه

ز راه بینی چون دود کش کند بیرون

☆☆☆

یکی بشاعری و شعر همچو من خرسند

شود بزاده افکار خویشان مقتون

هزار بار خم و راست گردد از پی آنک

بقدم معنی پوشد عسارت موزون

ز جای خیزد و پا کوبد و فشاند دست

بخویش بالد و گوید که بگرشد مضمون

نه از کرسنگی کودکان خویش آگاه

نه از حوادث کیتی باکهی مقرون

نه نان بخوان و نه جامه بتن همی شب و روز

گزافه بافد از الفاظ حله و اکتسون

یکی فرازد کاخ از زمین بچرخ بلند

نسیم خلق شده زرنکار سقف و ستون

نشاندہ پیش نظر لاله های آتش رنگ

فکنده زیر قدم فرشه‌های بوقلمون

هنوز ناشده از نوش و عیش برخوردار

که شاهباز اجل پرکشاید از گردون

ز کاخ زرین بیرون کشد تنش چون لاش

کند بخاک سیه تا قیامتش مدفون

چه شد بخاک نهان آرزوی دراز

بر او بخندد هر صبح چرخ آینه کون



خانابا - طباطبائی نائینی

از کجا آمده ایم و بکجا میرویم؟

چه علاقه‌ای؟

با حسابهای دقیق دانشمندان معلوم شده که قوه مدھش جاذبه کونی و کشش جهانی یعنی جاذبه‌ای که از مجموع عالم هستی پدید می‌آید باندازه‌ای زیاد است که حتی سرعت رهایی و فرار نیروی تشعشی عوالم وجود که بمیزان حیرت آور ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه (۵۰ هزار فرسخ) است نمیتواند بقوه جاذبه مهیب کونی تفوق بیابد تا بتواند خود را از چنگ آن بیرون برد و بخارج از عالم وجود وارد شود .

آفرین باین زور!

بعبارت دیگر این قوه کشش جهانی بطوری عالم وجود را بهم ربط داده و بقسمی اعضاء آنرا بهم چسبانده است که کلیه موجودات کائنات که بحساب بسیار ناقص کنونی بعد اقل هزار میلیارد کهکشان تقسیم شده اند و هر یک از کهکشانها دست کم سیصد میلیارد ستارگان درخشان و خیلی بیشتر از این عوالم تاریک دارند ، همه این موجودات یا بطور خلاصه «عالم هستی» یکواحد ، یک موجود و یکفرد مشخصست که یک قوه کلی بنام جهان تشکیل میدهد .

امان از این مغز!

خلاصه کار چند گرم مغز دانشمندان بجائی رسیده که نه تنها پهنای جهان

هستیرا بقوه فکر و حساب در نوردیده و آنرا اندازه گرفته و حتی وزن کیتی رامین کرده اند . بلکه باین اندازه از پیشرفت اکتفا نمیکنند و بکشف و مشاهده ده میلیارد سال نوری قانع نمیشوند و میخواهند پشت این جهان هستی و دائره خلقترا بشناسند.

اما پشت آنطرفتر!

اکنون که بحد هستی پی بردیم و حدود کائنات را شناختیم بد نیست دزدیده نظری هم بیشت عالم خلقت بیفکنیم و ماوراء این جهان وجود را زیرچشمی بنگریم، شاید از شمائل خوب آنطرف بیش از اینطرف لذت بریم و به بیتیم آنجائیکه دیگر «جا» نیست چه جور جائیست و پشت این جهان دنیا دست کیست !!!

چه چاپاری تندتر از ...

بطوری که بنظر محققان فلک شناس میرسد چون هیچ نوع خبر و هیچگونه پیام تشعشی از ماوراء این جهان هستی بما نرسیده و گویا هرگز هم نرسد ، دانش بشر از پاسخ این پرسش ناتوان و از کشودن این معمای مافوق بشری عاجز خواهد ماند، مگر اینکه نموجی سریعتر از امواج نور و تشعشی تندتر از فوتون پیدا شود تا بدان وسیله بجهان ماوراء نفوذ کند .

و چون تا کنون پیامبر و پیامرسانی چابکتر از فوتون در عالم کشف نشده و بنظرهم نمیرسد که اصلا وجود داشته باشد ، بنابراین میتوان گفت سرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه منتهای سرعت سیریمست که در این جهان وجود دارد و تندتر از آن چیزی نیست .

پستخانه مبارکه

و چون همانطور که در پیش دیدیم این سرعت موحش رهاثیم قادر نیست بقوه جاذبه کونی نفوق بیابد تا از آن خارج و وارد عالم ماوراء شود ، بنا براین هیچگونه پیام تشعشی نمی تواند از جهان ما بآنجهان برسد تا از آن با خبر شویم و برای هم اظهار وجودی بکنیم .

علم که میرود فلسفه میآید

در اینجا که علم از ادراک ماوراء اینجهان اظهار عجز میکند و فهم آنرا نمیتواند و بنا توانی خود اقرار میآورد ، فلسفه پای خویش را پیش میگذارد و جرأت و جسارت آنرا مییابد که قدم در این میدان بنهد و از راهی غیر از تعقل و تفکر جهان دیگری فرض کند که دارای قوانین و مقررات خاص بخودش باشد و بقدری با دنیای ما فرق داشته باشد که هیچگونه شباهت و ارتباطی با جهان ما نداشته باشد ، بطوریکه قوانین و نوامیس ما برای ماورائیا کاملاً نامفهوم و قوانین و مقررات آنطرفیا برای اینطرفیا بکلی نامعلوم باشد با اندازه ای که حتی کوچکترین تصور و دورترین توهمیم برای اینجائیا از آنچه در آنجا رخ میدهد نیاید .

باری کره کهنسال زمین میچرخد و باز هم میگردد و روی خود جنبندگانی میبرورد که از شدت تنگ نظری و از کثرت کوتاه بینی قادر نیستند نظرشان را از مستی خاک و دسته ای خاشاک برگیرند و حتی از چند قدم پیش پایشان فراتر نگرند تا اینقدر در لجنزار مادیات غوطه نخورند ، همانگونه که باز همین کره خاک روی

خود آزاد مردان پرهمت و بلند نظر مردمی می‌پرورد که فراخای جهان و پهنای کیهان را برای جولان خود تنگ و حقیر می‌بینند و بیمودن صد کنطیلیون سال نوری را بسرعت ۳۰۰ هزار کیلومتر در ثانیه خیلی کند و ناچیز می‌شمرند، چون از دائره وجود با بیرون نهاده و باز بجای اولی خود برگشته‌اند و غیر از این دنیای تنگ و کوچک جایی ندیده‌اند.

قدرت پروردگار

ستایش واقعی و پرستش حقیقی آفریدگار بی‌چون و چندبراست که در يك جا و در يك محیط و در يك زندان واقعاً تنگ و تاریک کره خاک آنقدر قدرت بخرج داده که اینهمه اختلاف بیافریند و موجود نامتناهی شیشه بخود را با جانوری حقیر و پست در یکجا گرد آورد و بهردوی آنها صورت بشری بدهد و هر دو را بظاهر یکسان از مادر بزایاند، یکسان راهشان ببرد و یکسان بخاکشان برگرداند.

ولی ایندو موجود که از جهت صورت و بظاهر یکسانند از جانب سیرت بقدری باهم فرق و اختلاف داشته باشند که یکی در کمال آز میگوید چه کنیم که بیشتر مال گرد آوریم یعنی زیادتر در لجنزار مادیات فرو رویم، دیگری با نهایت حسرت و نیاز می‌پرسد:

از کجا آمده‌ایم و بکجا می‌رویم؟

پایان

عاقل چون بیند که خلاف در میان آمد بجهد و چون صلح دید
لنگر بنهد که آنجا سلامت بر کران است و اینجا حلاوت در میان.
(سعدی)

ورقی از تاریخ تصوف و عرفان

وفالی شوشتری گوید

ای عارف نادان و ای سالک هیچ مدان !! گرفتم باعلائی این مقام که بازیچه اطفال و مایه فریب جهالت و تو بآن نخواهی رسید، رسیدی !! پس از رسیدن هم مسلک و هم طبقه با کفار و فرقه صوفیه خواهی بود !! صاحب این جور کشف و کرامات شدن نه مقامی است که بآن بیالی و بر فرض محال که نبالی و عجب نورزی از این ورطه خطرناک تو چگونه سالم خواهی ماند؟! باین نکته دقیق تو کی خواهی رسید؟! که حضرت سید ساجدین و امام مخلصین «ع» در برابر خدا عرض می کند: پروردگارا قرارنده بهره مرا از رحمت تو بجزی که تصدیق کردی برای من از عاقبت. پس بدبخت میشوم به سبب چیزهایی که دوست دارم «منظور از این مناجات آن است که کسی که بآرزوهای خود موفق شود بهمان اندازه از خدا دور میشود و سرگرم شدن با امور دنیا از پروردگار منصرف و دور می گردد».

ای بیچاره !! وای از کوی عرفان آواره !! شاید این مستجاب دعوت بودند، این خوشی و سلامت و حصول آرزو و امانی و عز و جاه و محبوبیت و قبولیت عامه است که جمله را کرامت و از تأثیر وجود مبارک میدان، املاء و استدراج باشد و توندانی؟! در خبر است از حفص بن غیاث از ابی عبدالله «ع» که چه بسا مردم که مغرور می شوند به نعمت های خدائی، از مشغولی به نعمتی از نعمت دهنده دور می گردند!! «این احوال مردمی است که از خدا نعمت های بهشتی می خواهند، از حور و قصور بدین سبب از خدا دور باشند !! باید بآنان گفت ای بیچاره در این دنیا مشغول به نعمت -

های پروردگار و در آخرت سرگرم به نعمت‌های خدا که غیر نخدایند!! پس چه وقت مطالعه جمال حق و جلال مطلق خواهی کرد!!» .

در مقامی دیگر از آن بزرگوار است که می‌فرماید: بسیاری بتدریج بدرجه‌های متفاوتی می‌رسند به سبب آنکه ما بین آنان و نعمت‌های الهی پرده افکنده است .
« یعنی مشغول به نعمت‌های خدا نشده و از او برنگشته اند ، بتمام جهت رو بسوی خدا آرند » .

در مقام دیگر از آن بزرگوار است که می‌فرماید بنده دوستدار خدا ، خدا را می‌خواند می‌خواهد به هدف خود برسد . ولی پروردگار به فرشته آن کار امر می‌کند که نیاز آن دوست مرا بانجام رسان ولی عجله منما زیرا میل دارم که ناله‌ها ، مناجات . نداها ، صدای وی را بشنوم ، اما بنده‌ای که دشمن خداست «خدا» خدا کوید چیزی می‌خواهد؟! پروردگار به آن فرشته امر می‌کند که نیازمندی او را برآورید ، عجله نمائید!! زیرا از ندا ، صدای آن بیزارم!! نمی‌خواهم ناله و درخواست وی را بشنوم!! پس مردم تصور کنند که کرامت و بزرگواری آن بنده خداست که درخواستش بزودی بانجام رسید و دعایش مستجاب گشت!! و گرنه برای کرامت و بزرگواریش نبود خدا نیازمندی او را بانجام نمی‌رسانید کار و هدفش را باز میداشت مگر برای دوستانش « برای اینکه دشمن خود را خدا بیشتر مبتلا و گرفتار سازد دعایش را زود تر مستجاب می‌کند و او را بآرزوهای دور و دراز سرگرم می‌کند تا به سبب گرفتاریش افزایش یابد!! بنده خاص خدا آخرت می‌خواهد که نسبت بدنیاء جاودانی است همیشه برای وی مهیا است که به نتیجه استجاب دعایش برسد ولی دشمن خدا از پروردگار دنیا می‌خواهد چون دنیا فانی است از این جهت خدا تسریع در اجابت می‌کند که آن عبد منافق به نتیجه دعایش برسد ولی خداوند در همه حال

قاضی الحاجات و مجیب الدعوات است که ترا مغرور بدارد و از خود دور نگاه دارد پس ای صاحب کرامت در فکر خود باش و بحساب خود رسیدگی کن تا از دشمنان خدا و منافقان نشده باشی و این کرامت ها در باره تو تدریجاً بسوی انحطاط و سقوط نباشد !! .

پس بنص سخن امام «ع» این سرعت اجابت و تأثیر نفس را که مردم در حق تو کرامت می شمردند !! شاید از بابت همین باشد خداوند می فرماید ما بین دعای موسی و هارون و غرق شدن فرعون چهل سال فاصله شد پس به بین غفلت و غرور و مستی را که املاء و کزامت و استدراج را معراج می شمارند ملای رومی گوید :

این همه مستی است ز استدراج حق تا چه مستی ها دهد معراج حق
تو که باین مقام خواهی رسید و صاحب چنین نفس مقدس خواهی گردید که قبض و بسط اقبال و ادبار عسر و یسر ، مرض و صحت ، عزت و ذلت همه در نزد تو یکسان باشد ! چنانکه حضرت سید سجاد و امام عباد «ع» عرض می کند : پروردگارا قرار بده ثنا و ستایش مرا نسبت بتو و حمد مرا نسبت بتو در همه احوال و در همه وقت حتی هیچ شادمانی بر ایم رخ ندهد و آنچه بمن ارزانی فرمودی از دنیا و هیچ اندوهی رخ ندهد و آن چه که مرا بازداشتی از دنیا چه روندگان راه خدا نه از شادی ها شادمان و نه از غمها اندوهگین گردند .

و باز از این بزرگواران است که می فرمایند روزی که دنیا بما اقبال می نماید پناه بحق می جوئیم ، روزی که دنیا بما ادبار نماید و پشت می کند آن روز را شکر می کنیم !! تو کی باینجا خواهی رسید ؟ ! من میدانم که لذت این را هرگز نخواهی فهمید !! از این جام هرگز نخواهی نوشید !! زیرا که حق پرستی دگر و نفس پرستی دگرست !! .

پس خدمت جناب آقا هر کجا هست معروض میدارد ، که اگر تو خود را تارک دنیا میدانی و عارف بالله می خواهی ؟ پس چرا انزوا و سکوت را سرمایه اشتهار و معروفیت خود را در اقطار ساخته ای ؟ ! علم شهرت و آقائی در عالم افروخته ای ؟ ! .
 تو که ولی حق هستی و خود را از اهل الله می شماری ! ! سبب چیست که خود را در نزد همه کس بغیر از حق باین صفت معروف میداری ؟ ! .
 علت چه چیز است که حدیث شریف : مردان خدا در زیر پرده های منند بجز من کسی آنان را نمی شناسد ! ! .

« تا آنجا که مقامات خودشان بر خودشان هم پوشیده است ، خدا آنان را آگاه می سازد که شما صاحب این مقامات شده اید ، پروردگار باقید سو کند بآنان گوید : یس والقرآن الحکیم انک لمن المرسلین : ای محمد «ص» بقرآن خودت سو کند که تو از مرسلین هستی . در حق جناب آقا عکس شده است ؟ ! گمانم این است که جناب آقا قرآن هم نمی خواند ! یا می خواند و نمیداند ! ! که حضرت حق در حق اهل حق می فرماید : الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً : یعنی مشی و رفتار وسلوک ایشان در میان مردم چون سایر مردم است ، مردم در حق ایشان جاهل هستند ابدأ رعایت ادب و حرمتی از ایشان منظور نمیدارند حضرت امیر مؤمنان و امام مخلصان «ع» در وصف ایشان فرماید : آنان شمارشان اندک است ، ارزش و عظمتشان بسیار است ، بزرگ قدر و منزلت هستند آنان که خلیفه های خدا در زمین می باشند ، راهنمای دین الهی هستند ، ابراز اشتیاق بدیدارشان مینماید اینان جماعتی هستند که بدام دنیا سر فرو نیاورند و بدانه عقبی سر در نیارند ! ! نه لباس اساسی دنیا پوشند و نه قدح فرح آخرت نوشند و این دو بر اهل الله حرام است ! ! پس از این تحقیق دقیق جناب آقا یقیناً خود هم میداند که از این طایفه نیست ! پس ارشاد

جناب آقا چیست ؟ آن کس که از وهدایت یافته کیست ؟ یا در این آخر عمر که در هر حال هستی آخر اوست ترك هوا پرستی کن و اسباب دکان داری را برچین !! در میان بندگان خدا چون سایر مردم خدا برخیز و به نشین !! .

چون میثم نمار و رشید هجری و جابر جعفی که یا بقال بودند یا بزاز ، شأن وزی از برای خود مبین ! و این علم واشتهار و معروفیت را بخوابان !! یا اگر اهل ارشاد وهدایت بطریق رشاد خود را میدانی و مرد میدانی مانند دانشمندان بزرگ و حکام شریعت مقدس محمدی بیرق دین را بر فراز و توسن همت در میدان مجاهدت بتاز و باوازه شمارا بسوی رستگاری دعوت می نمایم خودرا بلند آوازه ساز ، و کار دین و امر حلال و حرام مردم را به پرداز !! و خلق را بسوی حق و شریعت نبوی برحق دعوت کن ، خود را پنهان و مخفی مکن ! زیرا که اگر ایشان مخفی باشند حتی تو که جناب آقا هستی امر حلال و حرام و مسائل صلوٰة و صیامت را از کجا اخذ خواهی نمود ؟ یا تابع اهل ضلال باید باشی که میگویند فاعبد ربك حتى یاتیک الیقین که دیگر عبادتی ندارند . . و از قائل لو کشف الغطاء ما زددت یقیناً خود را بالا تر میدانند یا آنکه لابدی بتابعیت یکی از ایشان معروف نباشند و خود را مخفی و مستور دارند امر دین و مسلمانی تو و جمیع عباد الله معطل خواهند ماند پس روزی باین طایفه از این بابت ایراد نفرمائی و معروفیت ایشان را از برای خود حجت و دلیل ننمائی . .

ملای رومی گوید :

کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

عالم ناپرهیز کار کوری مشمله دار : یهتدی به وهو لایهتدی .
(سعدی)

منصف ساروی

سید عبدالرحیم منصف موسوی ساروی فرزند میرمحمد باقر موسوی علی آبادی است که بسال ۱۱۹۷ هجری قمری در شهر ساری ولادت یافته و شاهزاده محمود میرزای قاجار در تذکره مجمع محمود در باره او مینویسد جوانیست متوسط الاحوال ، گاهی اوقات را مصروف به بستن ایات عاشقانه مینماید . رضاقلیخان هدایت باوصف آنکه از (تذکره بدیع الافکار - تألیف منصف) در تدوین مجمع الفصحا استفاده کرده نام او را هم مانند سایر شعرای همولایتی و همعصر خویش ثبت نموده است . نویسنده نخستین بار بوسیله دوست دانشمند آقای احمد گلچین معانی زید افضاله بوجود تذکره (بدایع الافکار) پی برده و اینک خلاصه شرحی را که معظم له بخواهش نگارنده درباره این تذکره و محتویات آن مرقوم فرموده اند نقل مینماید :

بدایع الافکار تألیف منصف ساروی تذکره عمومیت که بخواست محمد کاظم میرزا بن محمد قلی میرزای خسروی پسر فتحعلیشاه بسال ۱۲۳۷ هـ در ساری نوشتن آن آغاز گردیده یعنی در همان زمان که پدر شاهزاده مزبور حکومت طبرستان را داشته و در سوم جمادی الاخری سال ۱۲۳۹ هـ . پایان یافته است . آغاز آن چنین شروع میشود (ثنائی که از حد حصر افزون و از حیز تعداد بیرونست ، مخصوص ذات واقف اسرار بیرون و دور نیست که) او سپس مینویسد ؛ شاهزاده جوان برای اینکه از مراجعه بدو این شعرای بی نیاز شود دستور چنین تألیفی را بوی داده است . این تذکره بخش قسمت تقسیم شده که شامل شش نوع از انواع شعر است ۱ - قصائد ۲ - غزلیات ۳ - مثنویات ۴ - مقطعات ۵ - رباعیات ۶ - ترجیعات . ترتیب

تراجم در هر قسمت الفبائیست ، باستثنای شاهزادگان که به ترتیب سن مذکورند و ذکرشان مقدم بر دیگرانست بشرح ذیل : قسمت یکم برگ ۵ با یکی از قصائد فتحعلیشاه شروع میشود و چندین قصیده از محمد قلی میرزای خسروی دارد و مندرجات الفبائی آن از انوری شروع وبه یوسف امیری ختم میگردد - قسمت دوم ، برگ ۸۹ پس از درج بعضی از غزلهای خسروی و دیگر شاهزادگان از اهلی ترشیزی آغاز و به یوسف بیگ استاجلو ختم میشود - قسمت سوم ، برگ ۱۱۷ مثنویاتست از اهلی شیرازی تا ابوالقاسم هجری - قسمت چهارم ، برگ ۱۴۰ مقطعات از انوری تا همایون اصفهانی - قسمت پنجم ، برگ ۱۵۲ رباعیات از ابوالفرج رونی تا یمین الدین طغرائی فریومدی - قسمت ششم « برگ ۱۶۳ ترجیعات از جامی تا هاتف اصفهانی - خاتمه از برگ ۱۷۴ تا ۱۷۸ شرح احوال و آثار مؤلف میباشد . نسخه دستنویس مؤلف تذکره مذکوررا (ربو - ذیل شماره ۳۷۸ فهرست خود) معرفی کرده است و جز این نسخه نسخه دیگری از آن تا کنون شناخته و یافت نشده است .

سید عبدالرحیم منصف غزل را بسیار جانانه و عاشقانه میسرود و نمونه نظمش اینست :

غزل

حوروش دلبرم آید چو بکاشانه ما
غیرت روضه فردوس شود خانه ما
ناصر عاقلم از عشق نصیحت منما
که نصیحت پذیرد دل دیوانه ما
ماند از ایلی و مجنون اگر افسانه بدر
حالیبا زینت هر بزم شد افسانه ما
چه عجب ناشده گر دوست ز حالم پرسیان
چه زیان نامده گر یار بکاشانه ما

پادشاه است و نپرسیده گدا را احوال
 آفتابست نتائیده به ویرانه ما
 (منصف) آخر ز جفای فلک مینائی
 تهی از باده وصالش شده پیمانۀ ما
 از اوست
 بهنگام وداعش اشک از مژگان چنان ریزم
 که سیلی در رسد ناگاه و ره برکاروان بندد
 شد یار خیردار ز حال من محزون
 ای سینه بکش آه که وقت اثر آمد
 نیم سوزی سبب دود بود هیزم را
 هر که در عشق کشد آه بود خام هنوز
 رباعیات
 از عمر من آنچه کاهد ای حور نسب
 بر عمر تو افزاید و این نیست عجب
 ایام من و تو چون شب و روز بود
 بر روز فزاید آنچه کاهد از شب
 جز علم و عمل که همدم روز جزاست
 چون نور مه است عاریت هرچه تراست
 بر عاریه دل منه که رسوا گردی
 چون ماه هلال گشت انگشت نماست
 دل خون شد و دیده اشکبارست هنوز
 چشمم رشک ابر بهارست هنوز
 عالم همه طوفان سرشکم بگرفت
 الا دل من که در کنارست هنوز

دکتر هراند - قوگاسیان

بمناسبت دهمین سال درگذشت

آودیک ایساهاکیان شاعر بزرگ ارمنی (۱۹۵۷-۱۸۷۵)

(شاعری که مظهر روحیات و آرزوهای ملت خویش بوده است)

انتشار ترجمه منظومه ابوالعلاء معری اثر دکتر آوتیک ایساهاکیان شاعر معروف ارمنستان درمجله ارمنان مورد توجه فضالاء و ادباء ارمنی زبان جهان واقع گردید . روزنامه‌هایی که در جهان بزبان ارمنی انتشار می‌یابند از قبیل روزنامه هفتگی صدای ارمنستان ، روزنامه الیک چاپ طهران و روزنامه‌های ازداک و اسپورک چاپ بیروت پس از ذکر خدمات پنجاه ساله ارمنان به زبان و ادبیات پارسی اقدام جدید این مجله را درمورد شناساندن زبان و ادبیات ارمنی به فارسی زبانان از طریق انتشار آثار ذیقیمت شعراء و نویسندگان ارمنی زبان ستوده و از آن به نیکی یاد کرده‌اند . ما نیز ضمن سپاسگزاری از این توجه و اظهار لطف کوشش خواهیم نمود تا آنجا که مقدور است ترجمه آثار نویسندگان و شعراء معروف این زبان که علاقه‌مندانی فراوان دارد در ارمنان به چاپ برسد .

ارمنان

آودیک ایساهاکیان استاد سخن و گوینده نامی ربع قرن اخیر تاریخ ادبیات ارمنستان شرقی است که پیوسته سرآینده عشق و آرزو و دردها و نامرادیهای ملت خویش بوده است .

در سال ۱۸۷۵ در کنار سواحل دریاچه لادگا یعنی شهر الکساندراپل (لنین - آگان کنونی) کودکی دیده بجهان گشود که امروز همه از نام و آثارش با احترام و ستایشی تمام یاد میکنند .
این شاعر عالیقدر ابتدا تحصیلاتش را در مدرسه ملی زادگاهش شروع کرد



ولی هنوز از شاخ زندگی برگی نچیده بود که سال ۱۸۸۵ اجباراً جلای وطن کرد و با دسته‌ای از جوانان ارمنه بسوی روسیه رهسپار شد ، و در آنجا مشغول تحصیل گردید پس از آن وارد مدرسه « کیورکیان اجمیازین » گردید و در محیطی روح پرور ذوق و قریحه ادبی خویش را در راه آرمانهای ملی خویش پرورش داد .

ایساهاکیان از عنفوان شباب یعنی از دوازده سالگی بنویشتن و سرودن اشعار و نشر عقاید آزادیخواه خود پرداخت همین ذوق فطری یعنی عشق و علاقه به ادبیات او را در سال ۱۸۹۳ برای اولین بار باروفا کشانید و در آنجا وارد دانشگاههای وین و لایپ سیک گردید در اروپا ضمن ادامه تحصیل در مجامع ادبی و مجالس اجتماعی شرکت میکرد. و روز بروز بر تحقیقات و توانائی خود در زمینه علم و ادب میافزود تا اینکه پس از سه سال بارمنستان باز گشت و با فراغت بال بفعالیت ادبی پرداخت.

ایساهاکیان چون دارای روحی سرکش و آزادیخواه و قلمی توانا بود تحمل مشقت ها و در بندریهای ملتش از دست حکام و سرداران تزاری برایش مشکل بود. بدینجهت برای گسستن زنجیرهای ظلم و استبداد و نجات هم میهنانش از زیر یوغ استعمار شروع بفعالیت کرد ولی بعنوان عضو فعال و با ایمان انقلابیون علیه روسیه تزاری پس از چندی دستگیر شد و «در ایروان» زندانی گشت. ولی باز از پای ننشست و در زندان نیز بتوسعه افکار و عقاید خود همچنان ادامه داد. تا اینکه پس از رهائی از زندان یکی از آثار خود را بنام «ترانه ها و دردها» انتشار داد و توانست جای خود را برای همیشه در قلب هم میهنانش باز کند.

ایساهاکیان چون در اشعار خود بیشتر آرزوها و عواطف آرامنه زجر کشیده و مهبجور مانده را منعکس می ساخت بعلاوه از آنجائی که اوضاع آشفته و نابسامانیهای آرامنه آنزمان خاطرش را آزرده میساخت هنگامی که در اعماق اندیشهها و تخیلات شاعرانه خود فرومیرفت شعلههای آتشین از نهادش زبانه میکشید که اساس و ریشههای ستمگران را بیاد یغما میداد و از هر گونه اذیت و آزاری پروا نداشت.

در سال ۱۸۹۸ ایساهاکیان مجدداً دستگیر و به بندر «ادسا» واقع در ساحل شمال غربی دریای سیاه تبعید و محبوس گشت ولی پس از آنکه یکسال از آن دوران سیاه

که مرتباً روح و جسم شاعر را رنج میداد - گذشت در سال ۱۸۹۹ بارمنستان بازگشت . این شاعر بزرگ و نویسنده پرکار که مدت بیش از نیم قرن زندگی ادبی او طول کشید پس از تحمل آنهمه عذاب ورنج و گذراندن دوران پرمشقت اسارت تنها بخاطر شور و احساسات مقدسی که پیوسته او را در ارتفاعات معنوی سوق میداد در سال ۱۹۰۰ بار دیگر باروپا سفر کرد و در دانشگاه « مونیخ » در رشته علوم فلسفه و ادبیات به تحصیل پرداخت .

ایساها کیان مسافرت‌های دیگر نیز در زمینه تحقیقات و سیر و سیاحت بکشور - های مختلف کرد از جمله در سال‌های ۱۹۰۱ و ۱۹۰۳ و ۱۹۰۸ بکشورهای وین - باکو - پاریس رهسپار شد که از این مسافرت‌ها یکدنیا شهرت . تجربه . نیکنمایی و فداکاری بود که همه را برای هم میهنانش بعنوان هدیه بارمغان آورد .

در سال ۱۹۰۸ هنگامیکه برای دومین بار پس از تجدید نظر کلی دو مجموعه اشعار « ترانه‌ها و دردها » آنها را بطبع رسانید همراه با عده‌ای از متفکرین برجسته ارامنه دستگیر شد و باز سالی دیگر از عمر شاعر در گوشه زندان‌های تفلیس دستخوش ناآرامی و تفکرات آزادمنشانه‌اش گردید و پس از ششماه بارمنستان بازگشت و یکی از شاهکارهای نفیس و ارزنده اش را که باید گفت بیشتر شهرتش مرهون آن است بنام منظومه « ابوالعلاء » باهل علم و ادب عرضه داشت . این منظومه بزبانهای گرجی - آلمانی . انگلیسی - آذربایجانی - اسپانیایی - چکسلواکی - عربی و فارسی ترجمه گردیده است و بدین ترتیب شهرت این شاعر گرانمایه را روز افزون گردانیده است . شاعر آنرا در سال ۱۹۰۹ بلافاصله پس از رهائی از محبس سروده است . علی‌رغم آنچه که مشهود است وی از زندگی خانوادگی و زناشوئی خویش ناراضیتی و ناراحتی نداشته است بلکه اوضاع آشفته و درگونی ارامنه آنزمان شاعر ملی را که خون پاک

و کسرم در تن داشت آرام و ساکت نمیگذاشت بهمین جهت از قلم شاعر انساندوست عقاید و افکار بد بینانه‌ئی چون منظومه ابوالعلائی معری تراوش میکند .

« ای کاروان سر بلند . بسوی بادیه وحشی و سوزان پیش بران و در زیر آن صخره‌های زرد و سوخته اطراق کن .

بگذار خیمه‌ام را بر سر آشیانه مار و کژدم برافرازم . آنجا هزار بار ایمن‌ترم تا آنکه نزد ابناء ریا کار و خندان باشم . عامل دیگری که در سرودن این منظومه جاویدان نقش مهمی داشته است روحیه افسرده و احساسات اندوهبار وی بوده است . این نکته در اغلب آثار ظریف و زیبای وی مشهود است چنانکه «نیکال اقبالیان» که که از منقدین و محققین ارمنی و از دوستان شاعر است میگوید در مدرسه «گیور کیان - اجمیازین» شبها بارها بمامیگفت .

« برویم اختران آسمان را بنگریم و محزون شویم » و خلاصه در نهادش طبع توانا و لطافت ذوق و استعداد و افسردگی ذاتی و وضع نابسامان ملتش بهم درآمیخته و زنجیری از مروارید سخن بافته و منظومه ابوالعلائی معری را که از گنجینه‌های پر کهر ادبیات ارمنی است بوجود آورده است .

ایساهاکیان در سال ۱۹۱۱ مجدداً باروفا سفر کرد و در کشور های مختلف آنجا بمطالعه و سیاحت پرداخت و در سال ۱۹۲۶ بارمنستان بازگشت و تا سال ۱۹۳۰ در آنجا اقامت گزید . آنگاه برای آخرین بار باروفا مسافرت کرد و در سال ۱۹۳۶ برای همیشه بارمنستان بازگشت .

سراسر عمر آودیک ایساهاکیان بکشمکشها و آوارگیها گذشت و شیرین‌ترین و لذت بخش‌ترین سالهای عمرش را در سلولهای زندان باسارت و تبعید و دربدری گذرانید ولی عجب آنکه بیشتر شهرت خود را در همین دوران بدست آورد . و آثار

نفی‌ش را در همین ایام سرود .

اینک نمونه‌ئی از ترانه‌هایش که حاوی شرح ایام در بدری و آوارگی خود و ملتش بوده است در اینجا آورده میشود .

سریر درد من رژیا نداری بهر جا پا گذاری جا نداری
کنی در هر کجاسیر و سیاحت در آغوش کسی ماوا نداری

این شاعر آشفته حال و خساس با قدرت طبع و لطافت ذوقی که دارا بود چنان احساسات و شجاعتی از خود نشان داد که زبانزد خاص و عام گشت و آنقدر بر بالهای لطیف و محکم اندیشه‌های مردم اوج گرفت که بلقب « وارپت » (در زبان ارمنی یعنی استاد) مقتخر گردید و توانست بارها بریاست انجمن‌های ادبی ارمنستان برسد .

اما مقایسه زندگی اروپائی با وضع رقت بار هم میهنان خود حس وطنخواهیش را پی در پی بهیجان در میآورد طبع توانایش را آتشبار و روح عاصیش را سرشار از طوفان خشم و نفرت میساخت در این زمینه در یکی از اشعارش سخن گفته است .

از زبده ترین ترانه‌هایش عبارتند از :

ترانه‌های « آلاگیاز » « ینگیول » « ماچکال » « قلب مادر » « فرزند غریب »
« یاری که دوست میداشتم بردند » « چشمان سیاه » « ابرهای سیاه » « ترانه‌های عاشق
دوره کرد » و دهها ترانه دیگر که هر کدام بنوبه خود حاکی از يك دنیا لطافت و
جذبه و سرشار از هیجان و احساسات مقدس و دوست‌داشتنی است که روح هر خواننده‌ای
از خواندن آن محظوظ و در عین حال متأثر میگردد تا آنجائی که بی اختیار عنان صبر
و شکیبائی را از دست میدهد و بروان پر فتوح این شاعر میهن دوست و ملت نواز
دور میفرستد .

ایساها کیان در زمینه نثر و داستانرانی نیز مهارتی عجیب داشته است و باتبحر

و چیره دستی خاصی از اوضاع و احوال ملت خود الهام گرفته و آثاری بصورت نثر شاعرانه برشته تحریر درآورده است. داستان «مهر ساسونی» که در آن ایساهاکیان وضع نابسامان ارمنستان را پس از ششصد سال دوران اسارت و بردگی که باستقلال و آزادی منتهی شده است بطور شیدائی در قالب الفاظ و کلماتی موزون ریخته و در پیش چشم خواننده مجسم میسازد. نویسنده در این داستان پس از آنکه بر ژباها و آرمانهای خود میرسد از تهور و شجاعت سلخشوران و دلاوران ازمنی الهام گرفته و شیپور آزادی و استقلال ارمنستان و پیروزی ملت نجیب ارمنی را بصدا درمیآورد.

ایساهاکیان مطابق فهم عموم و گاهی با زبانی عامیانه سخن میگوید در دیوانش کلمات مصطلح عامیانه ارمنی و تعداد زیادی از کلمات فارسی بچشم میخورد. اشعاری درستایش از سخنسرایان ایرانی چون سعدی - حافظ و خیام سروده است. تألیفاتی دیگر از این شاعر وارسته در دست است بنام «لی لیت» «چپق شکیبائی» «آنها پرچم ندارند» خاطرات ضرب المثل ها. خطابه ها که هر کدام از این آثار گرانبها و ذیقیمت چندین مرتبه بچاپ رسیده است. و بعضی از آنها نیز بزبانهای مختلف ترجمه و شهرت جهانی یافته است. آثار دیگری که نیز از اوباقی است؛ یک سلسله ترجمه‌هایی است از شعرا و نویسندگان آلمانی. روسی. گرجی. تعداد زیادی از آثار و تألیفات گرانبهای این شاعر بزبانهای مختلف جهان ترجمه شده است.

آودیک ایساهاکیان در زمان حیاتش بارها باخذ نشانهای گوناگون نائل شد و چنان محبوب القلوب گردید که در سال ۱۹۶۵ مجسمه او را در ارمنستان بر سر چهارراهی بنام خود او با شوکتی بس عظیم سر با کردند. خانه مسکونی وی را اخیراً در شهر ایروان بطرزی خاص از طرف سازمان ادبی و هنری ارمنستان بهمان سبک شاعرانه وی محفوظ نگاه میدارند. این خانه چنان ترتیب یافته که هر کس به مجرد

ورود با آنجا میتواند درست روح زنده کنونی و سبک تمکین گذشته او را در زمان حیات به بیند و با تماشای آن چنان مبهوت میشود که می‌انگارد که گویا هنوز نمرده است . مدفنش زیارتگاه اهل دل و مسکنش قبله گاه ادب دوستان و صاحب نظرانست . این مرد بزرگ که مظهر انقلاب و نمونه فضیلت و شرافت بود در سال ۱۹۳۶ که آخرین بازگشت او با غوش مام وطن بشمار میرود بخاطر وطن دوستی فصل نوینی در دفتر آثار خود باز کرد . و ساختن و پرداختن با سبک جدید مشغول گشت . وی بقیه عمر خود را خشنود و شادمان بیسایه عشقهای سوزان گذشته بسرودن اشعار دلکش و مردم پسند در خاک میهنش گذارند .

تناسبات لفظی و تشبیهات بدیع و مضامین بکر و شیدا که در این هنگام بکار برده است بکلامش یکنوع شادابی و زیبایی خاصی بخشیده است و آنها را نشاط افزا و دلچسب میگرداند .

قوافی روان و آهنگ های موزون و روح پرور در اشعار وی قلب شنونده و خواننده را به اهتزاز درمیآورد و جبران لقبی را که بنام « آوازه خوان دوره گرد » باو داده بودند مینماید .

اشعارش گذشته از تهییج غرور ملی تأثیرات عمیق و نیکوئی در آرامنه خارج از وطن و دور افتاده بجای میگذارد که بخاطر آن میتوان « باو سلطان قلبها » نیز نام داد . روش و سبک بدیع ایساها کیان را در نظم و نثر گویند گسان و نویسندگان زبردست و معروف معاصر ارمنی اقتفا کرده اند . و بتقلید از او باذوق و حالتی بسیار زیبا بخصوص در زمیه « آوازه های دوره گرد » اشعار متعددی سروده اند .

آودیک ایساها کیان پس از گذشتن هشتاد و دو بهار از عمرش موقعیکه آفتاب یکی از روزهای پائیز سال ۱۹۵۷ طلوع میکرد برای همیشه از این جهان رخت

بریست و مرغ روحش همگام با پرندگان سبکبال بهشتی بسوی آسمانها در ماوراء عالم
بشریت در دنیائی خالی از ماجراها و پلیدیها پرواز کرد و آن اختر تابناک آسمان شعر
و ادب تا ابد غروب کرد و با مرگ خود یکعالم غم و اندوه برای ادب دوستان و
جامعه آرامنه باقی گذاشت .

مردم از شهرها و دهات ارمنستان سواره و پیاده میآمدند تا در زیر باران جنازه
« وارپت » را بردوش خود مشایعت کنند .

ایساهاکیان نام و آثارش هر کدام بمثابه گوهری است که برای همیشه در
آسمان ادبیات میدرخشد .

منابع زبان ارمنی که در تنظیم این مقاله از آنها استفاده شده است .

- ۱ - مقاله‌ئی تحت عنوان «شاعر بزرگ ارمنی» بقلم آرمن دنویان بیروت ۱۹۶۶ .
- ۲ - مقدمه کتاب « ترانه های سلحشور » نوشته آرمن دنویان ۱۹۶۰ .
- ۳ - کتاب زندگی و آثار ایساهاکیان .

نوشته هوانس قانالانیان چاپ ایروان ۱۹۵۵

ارادت بیچون یکی را از تخت شاهی فرود آرد و دیگری را در
شکم ماهی نیکو دارد هر دو کمال حکمت اوست .

(سعدی)

حسین - محمد زاده صدیق

تبریز

محمد باقر خلخالی

سرآغاز :

مثنوی مولوی از همان آغاز نگارش و انتشار ، آنچنان جای خود را میان متون گوناگون باز کرد که مفهوم این واژه را تحت الشعاع خود قرارداد . کما اینکه هم اکنون در ادبیات پارسی از کلمه‌ی مثنوی ، دو معنی خواست است : نخست مثنوی به چنان شعری گویند که در هر بیت قافیه‌ی هردو لنگه یکی باشد و دیگر در مفهوم ویژه‌ی کتاب بزرگی که «حسامی نامه» و «نی نامه» اش نیز خوانند بکار میرود :

گشت از جذب تو چون علامه‌ای در جهان کردان «حسامی نامه» ای

مثنوی از کهنترین و رایجترین نوع شعر در ادبیات پارسی است که اکثر آثار سخنوران بزرگ در آن قالب پرداخته شده است . قالب مثنوی مطالب و داستانهای حماسی ، رزمی ، بزمی ، اخلاقی ، مذهبی ، عرفانی و جز اینها را به نیکویی و گشادی دامن گشوده است . تنها برای پنج گنج نظامی بیش از سیصد منظومه و کتاب گوناگون داریم که به تقلید آن ساخته شده اند .

مثنوی مولوی نیز از این موفقیت بی نصیب نبوده است . فقط شروع و گزارشهای آن از «جواهر الاسرار وزواهر الانوار» و «کنوز الحقایق و رموز الدقایق» کمال الدین حسین خوارزمی (م ۸۶۰) گرفته تا شرحها و گزارشهای عصر حاضر بالغ بر صد کتاب مختلف بزبانهای تازی ، پارسی ، ترکی و زبانهای اروپائی است .

از شرحهای معروف ترکی شرح ملاسودی (م ۱۰۰۰) و شرح ملاشمعی

(م پس از ۱۰۰۰) در شش جلد را میتوان نام برد (کشف الظنون) .
 واز جمله منظومه‌هایی که به پیروی این کتاب سترگ در زبان ترکی ولهجه‌ی
 آندیش پرداخته شده ، مثنوی است بنام «ثعلبیه» از محمد باقر قارا بولاغی خلخالی
 از عرفا و فضلالی دوران ناصرالدین شاه قاجار که تا کنون - تا آنجا که اطلاع داریم -
 شرحی درباره‌اش نگاشته نشده است .

اینکه مثنوی از کی و کجا در زبان ترکی و آذربایجانی رایج شده و تنها
 آوردن فهرست مهمترین آنها ، خود بحثی جداگانه و مفصل میخواهد که این مختصر
 عهده‌دار آن نیست . همین اندازه گوئیم که تقریباً همه‌ی شاعران ترکی زبان مثنوی
 یا مثنوی‌هایی دراز کوتاه دارند و «ثعلبیه» یکی از این مثنویهاست و چنانکه بیاید
 تأثیر عمیق دوائر مهم ادب و عرفان پارسی یعنی مثنوی جلال‌الدین محمد بن شیخ بهاء -
 الدین مولوی رومی و گلشن‌راز شیخ محمود بن امین‌الدین عبدالکریم بن یحیی شبستری
 در آن مشهود و ملموس است و منبع عظیمی است در مطالعه‌ی تاریخ اجتماعی و اخلاقی
 عصر سراینده‌ی آن و محتوی نکات و مسائل فراوان عرفانی و ادبی .

مآخذ اطلاعات ما درباره‌ی خلخالی :

درباره‌ی محمد باقر قارا بولاغی خلخالی سراینده و بردازنده‌ی مثنوی ثعلبیه ،
 ظاهراً اکثر زندگی گزاران و تذکره نویسان و فهرست نگارانی که پس از وی
 آمده‌اند ، چیزی ننوخته‌اند و از حالش ناآگاه بوده‌اند و او را نمی‌شناخته‌اند و یا
 نخواستند در کتابشان نام وی هم بیاید . و تنها در دو جای اشاره‌ای بدو یافته‌ایم که
 اینک می‌آوریم :

۱- نگارنده‌ی ریحانه‌ی الادب (ج ۱ ص ۴۰۵) درباره‌ی وی گوید : بنا بنوشته‌ی
 خواهرزاده‌اش میرزا ابراهیم توکلی ، در جوانی شاکردی ملاعلی زنجانی نویسنده‌ی

معدن الاسرار را داشت . پس از اندوختن دانش ، درخلخال به شغل قضاوت روزگار گذاشت . و سایه‌ی نوازش فرمانروایان و حکام ناصرالدین شاه قاجار را برسر داشت . و دانشپژوهان گرمروود ، خمسه و خلخال از دانش وی بهره می‌جستند و گرامیش میداشتند . سپس گوید : « طبع شعری روان هم داشته و بهردو زبان پارسی و ترکی اشعار نغز و طرفه میگفته ، و کتاب ثعلبیه‌ی مشهور که بزبان ترکی و بارها در تبریز و اسلامبول چاپ شده ، از آثار قلمی اوست . » و پس از اینکه بدیبه گوپی وی را می‌ستاید ، می‌گوید که در همه‌ی هنرهای شعری دستی توانا داشت . دو بیت پارسی نیز بدین گونه از او می‌آورد :

« واز رباعیات (؟) اوست که بحسب درخواست برادر و یکی از تلامذه‌ی خود
چهار جنس متباین را در آن جمع کرده است :

ای سوار اسب عزت ، جام عیشت نوش باد

در بساط گربه‌ی قهرت عدو چون موش باد

دشمنانت همچو زردک دائماً گردد نکون

دوستانت همچو سنجد، رخت قرمزپوش بادا»

در پایان گوید که روز شنبه چهاردهم شوال ۱۳۱۶ بمرد .

۲- پیش از مدرس هم در گذشته محمدعلی تربیت در «دانشمندان آذربایجان»

یادی از او کرده گوید که تا سال ۱۳۱۰ قمری زنده بود ، ثعلبیه‌اش نامبردار است .

درفهرست عظیم خانبا با مشار هم (ج ۲ ذیل باقر) فقط نام وی و کتابش ثعلبیه

آمده است . و مستقیماً ندانستیم که آیا صاحب «الذریعه» هم مانند فراهم آورنده‌ی

« فرهنگ سخنوران » نام او را از قلم انداخته است یا آنکه قول تربیت و مدرس را

یاد نموده ؟

بدینگونه می‌بینیم نخستین جایی که نام محمد باقر خلخالی آمده ، دانشمندان آذربایجان، است . و اطلاعات مبسوط را مدرس در اختیار عالم ادب گذاشته است .
ملاعلی زنجانی استاد خلخالی :

چنانکه رفت نخست بار از شیخ علی مدرس صاحب ریحانة الادب شنیدیم که ملاعلی صاحب معدن الاسرار استاد وی بود . او همان ملاعلی بن ملاکل محمد بن علیمحمد قارپوز آبادی زنجانی قزوینی است که سال ۱۲۰۹ ق . در قزوین بزاد و در همانجا به تحصیلات مقدماتی پرداخت و سپس باصفهان رفت و پس از پانزده سال اقامت و تحصیل در آنجا با اخذ اجازه‌ی اجتهاد بقزوین بازگشت . در علوم‌ی که در عصرش با ارزش بحساب می‌آمد ، استاد بود . نظام الفوائد فی شرح القواعد علامه‌ی حلی را بزبان تازی نوشت .

از آثار دیگرش صیغ العقود است که چندین بار چاپ شده است و دیگر معدن الاسرار سابق‌الذکر در مواعظ و مرانی که بروایت ریحانة الادب (ج ۲ ص ۱۳۲) یک جلد آن در حیات خود مؤلف مفقود شده است . و آنرا از شیخ محمد صادق بن ملاعلی قارپوز آبادی فرزند صاحب ترجمه نیز دانند (رک . المآثر و الاثار ص ۱۴۳ ، فهرست مشاهیر علماء زنجان ص ۸۲ ، فهرست خانبا با مشار ذیل حرف ع .)

«ملاکل میرزا» - چنانکه بیاید - یکی از روایانی است که محمد باقر خلخالی در کتاب ثعلبیه از زبان وی برخی داستانها می‌سراید . ظن قوی می‌رود که وی همان ملاعلی بن ملاکل محمد بن علیمحمد قارپوز آبادی جای گفتگو باشد که در سال ۱۲۹۰ ق . بزنجان درگذشت اما اینکه آیا خلخالی محضر پدر این ملاعلی را هم دیده ، و او کی و چگونه بوده است ، خود محتاج پژوهشهای علیحده‌ایست .

زاد و مرگ و زادگاه خلخالی :

چنانکه گذشت ، اطلاعات ما درباره‌ی محمد باقر خلخالی ، غیر از یکی دو

مأخذ یاد شده ، منحصر است به تنها اثر موجودش ثعلبیه . در بررسی این کتاب در باره‌ی زندگانی و خصوصیات اخلاقی وی بنکات جالب توجهی بر خواهیم خورد .
 لکن پیش از هر چیز روشن کردن زمان حیاتش بایسته است . نوشته‌ی مدرس را از قول یکی از خویشان شخص جای گفتگو آوردیم که گفته بود بسال ۱۳۱۶ ق . وفات کرد .

در این تاریخ از مرگ استادش ملاعلی ۲۶ سال تمام میگذشته است . ملاعلی در آن سال یعنی ۱۲۹۰ ق . (سال وفاتش) ، نزدیک بیست و اندی سال بود که درزنجان اقامت داشت یعنی دو سال پس از ۱۲۶۵ (سال مسافرتش بکربلا در واقعه‌ی بایه) که به وطن خود برگشته تا سال مرگش مقیم بوده است . و بتدریس و تدریس میپرداخته و حتی بسال ۱۲۸۴ ق . مدرسه و مسجد بزرگی جهت این کار در آنجا بنا نهاده بوده است (رجوع شود به مأخذ یاد شده در بالا) . دور نیست که محمد باقر خلخالی در میان این سالها یعنی پس از ۱۲۶۵ (و نه قبل از آن) بزنجان آمده و تلمذ جسته باشد . در صورت صحت این حدس وی می‌باید در حدود تاریخ فوق در عین جوانی بوده باشد و اگر او را در این تاریخ ۲۵ ساله فرض کنیم سال ولادتش ۱۲۵۰ ق . خواهد بود .

بدینگونه توان گفت که وی در حدود اواخر نیمه‌ی اول سده‌ی سیزدهم یعنی حدود سال ۱۲۵۰ ق . بدنیا آمده و بسال ۱۳۱۶ ق . یعنی سه سال پس از کشته شدن ناصرالدین شاه مرده است .

زادگاهش هم بتصریح خودش منطقه‌ی «خلخال» و بنا بمعروف «قارا بولاق» از آبادیهای آنجا بوده است .

خلخال یا بدانگونه که امروزش «هروآباد» خوانند ، در مغرب کوههای طالش

و میان شهرستانهای اردبیل ، زنجان ، سراب و میانه قرار گرفته است . زمستانهای سخت و تابستانهای معتدل دارد . دارای راههای سخت و صعب العبور است که قسمت اعظمی از سال را بسته است و مردم حتی با اسب و قاطر هم قادر به راه پیمائی نیستند . زبان توده‌ی مردم ترکی آذربایجانی است و اکثراً تابع مذهب شیعی هستند .

رودخانه و جویبارهای فراوانی هم در این منطقه وجود دارد که مهمترین آنها رودخانه‌ی «قیزیل ئوزن» است که در قسمت خاوری شهرستان میانه رو به جریان است که پس از مشروب ساختن مناطق خلخال بسوی شهرستان زنجان ورشت سرازیر شده ، بدریای خزر میریزد . آب این رودخانه در فصل بهار رو بتراسد میگذارد بطوریکه مردم بعلت فقدان وسایل قادر عبور از آن نمیشوند . از رودخانه‌های دیگر شاهرود و کیوی هستند که پس از مشروب ساختن آبادیها به قیزیل ئوزن می پیوندند . منطقه هروآباد یا خلخال ، باستانیای راه متوسط میانه - هروآباد ، فاقد راه شوسه می باشد ، اهالی بیشتر بامور کله داری می پردازند : شال خلخال که از پشم گوسفندان همین ناحیه بافته میشود ، معروف است . (اطلاعات مربوط به خلخال را از : جغرافیای نظامی آذربایجان خاوری ص ۱۱۳ - ۱۰۳ ، فرهنگ جغرافیایی ایران ج ۴ ، ۱۳۳۰ و جغرافیای کشاورزی ایران ص ۲۱۸ برداشتیم .)

درباره وضع اجتماعی و اخلاقی خلخال در دوران محمد باقر خلخالی ، اطلاعات سودمندی را در کتاب تعلیه خواهیم یافت .

آثار خلخالی :

از فحوای کلام ریحانه‌ی الادب معلوم میشود که خلخالی از علماء و فضلائی معروف و شناخته‌ی زمان خود و مورد توجه حکام و فرمانروایان و کماشکان ناصرالدین شاه بوده است . و در اطراف و اکناف ولایات شهرت داشته است . و همچنانکه فضلا و عرفای خراسان مانند حسین بن عالم ابوالحسن امیر حسینی هروی مجموعه‌ی سئوالاتی

به پیشگاه شیخ محمود شبستری میفرستادند و استدعای حل مشکلات علمی و عرفانی میکردند، مقلد وی خلخالی مورد بحث نیز تابدان پایه از فضل و دانش رسیده بود که سخنوران و عالمان و عارفان و لایات خمسه، گرمرو و خلخال از دانشش بهره جویند و عزیزش دارند.

همگام با این دانش و شغل سنگین قضاوت «طبع شعری روان هم داشته و بهر دو زبان پارسی و ترکی اشعار نغز و طرفه می گفته . . .»
 قباد طوفانی خلخالی نیز در ترجمهٔ ثعلبیه بزبان فارسی بهمین نکته اشاره کرده گوید که او چندین داستان ترکی نوشته است.

لکن ما جز از ثعلبیه و دو بیت پارسی مذکور در بالا چیزی از او بدست نیاوردیم و این بسته به پژوهشهای آینده است. و به کشف باقی آثار وی امید باید بست.
 « معرفی کتاب ثعلبیه و بررسی آن، در شمارهٔ آینده »

* ترجمهٔ کتاب مورد بحث بسال ۱۳۳۹ بدست وی بنام (روباہ نامه) بیرون داده شده. و خود دیباجه‌ای در ۲۱ بیت و خاتمه‌ای در ۲۷ بیت بدان افزوده است. چند بیت دیباجه را اینجا می‌آوریم:

... همی خواندم کتاب ثعلبیه	چه نیکو ماجرا، شیرین قضیه
محمد باقری از اهل خلخال،	ادیب و شاعر و درویش خوشحال،
نوشتی این حکایت، کرده گلکار	زمان - ناصر الدین شاه قاجار
زبان مادی را می پسندی!	نوشتی داستان ترک چندی!
دلخواهد همه خوانند او را!	وجودش کیمیا دانند او را! ...

سپس می‌گوید که اگر دارایی داشت، همهٔ برگزیده‌های ثعلبیه را بزر می‌نوشت، لکن جز اینکه زبان آنرا برگرداند و بفارسی روایت کند، کاری از دستش ساخته نیست. آنهم چه فارسی می! از همین چند بیت دیباجه برمی‌آید که ترجمهٔ وی چگونه ره آوردی باید باشد و بزودی از آن سخن خواهیم گفت.

محمد حسین - تسبیحی

سید و سرور محمد نور جان
 مهتر و بهتر شفیع مجرمان
 (مولوی)

تسبیح

در جلسه یی باتنی چند ازدوستان نشسته بودیم و سخن از ادب و شعر و نثر پارسی می راندیم . مجلس گرم و بیان و گفتار آنان گیرا و شیوا بود . گاه گاهی به زبان یاران الفاظی مأنوس و مهجور می رفت که توضیح و تفسیر هر يك از آنها لازم می نمود . از الفاظ مهجور بگذریم که نیازمند بحث و تدقیق و تحقیق و جست و جوی بسیار است ! و اما از الفاظ مأنوس که آن هم تجسس و تفحص لازم دارد یکی لفظ «سید» بود ! لغت اخیر به زبان یکی از دوستان جاری و دوستی دیگر تاریخچه و مبدأ و منشأ آن را خواستار گردید و گفت :

هر چند به نظر می رسد که این کلمه معنی و مفهوم و نتیجه اش در جملات و عبارات و طرز استعمالش در میان عوام و خواص معلوم و مشهود باشد . اما تا کنون در جایی و یا در کتابی و دفتری دیده نشده که بالاستقلال از آن بحثی شده باشد و موارد استعمال و معانی گوناگون و مفاهیم متأخر و متقدم آن روشن و واضح گشته باشد ، بدان جهت هر گاه بتوان طرق به استخدام گرفتن آن را در قدیم و جدید شناساند بی شك نوعی افتخار ادبی و خرسندی روحی نصیب ما خواهد گردید ، حال این کوی و این میدان !

بنده در آن میان داوطلب شدم و اظهار تمایل نمودم که با جست و جو و تأمل و

تفحص در کتب قدما و فرهنگ‌های لغت تا آنجا که قدرت دید و امکان تحقیق وسعت دهد تاریخچه و معنی و مفهوم و موارد استعمال آن را در ادب پارسی نشان دهم ، امید وارم آنچه در ذیل آورده می‌شود جویندگان را در نیل به این مقصود و منظور کمک و یاری کرده باشد ، که همین مرا بس ! .

نخستین منبع درباره لفظ «سید» مصحف عزیز و قرآن کریم است . لفظ «سید» دو بار در کتاب مبین آمده : یکی در سوره آل عمران آیه ۳۹ و دیگر در سوره یوسف آیه ۲۵ .

در کتاب وجوه قرآن (صفحه ۱۴۱) تصنیف ابوالفضل حبیب بن ابراهیم تفلیسی مؤلف به سال ۵۵۸ هجری به سعی و اهتمام آقای دکتر مهدی محقق استاد دانشگاه چنین آمده :

سید - بدان که سید در قرآن بر دو وجه باشد : وجه نخستین . سید به معنی مهتر بود ! چنان که خدای در سوره آل عمران (آیه ۳۹) گفت : « وسیداً وحصوراً ونبیاً من الصالحین » یعنی : السید بعینه .

ووجه دوم: سید به معنی شوهر بود ، چنان که در سوره یوسف (آیه ۲۵) گفت: [« وألفیا سیدها لدی الباب » یعنی : بعلمها .]

در جلد دوم کشف الاسرار و عدة الابرار تألیف ابوالفضل رشید الدین المیبیدی مؤلف در سال ۵۲۰ هجری به سعی و اهتمام آقای علی اصغر حکمت استاد ممتاز دانشگاه چنین آمده :

(.... « مصداقاً بکلمة من الله وسیداً » در نعت یحیی (ع) می گوید : بارخدای مهتری است کریم تر خدای عز و جل - گفته اند : که سه چیز شرط سیادت است : علم و حلم و تقوی ! تا این سه خصلت به هم نیایند ، در يك شخص ، استحقاق سیادت

مراورا ثابت نشود . وقیل :

السید - أسائس لسواد الناس أى معظمهم ولهذا يقال : سید العبد ولا يقال سید

[الثوب]

این دو شاهد به ما نشان می دهد که لفظ سید لغتاً به معنی : « مهتر و بزرگ و شوهر » است . چنان که در کتب لغت علاوه بر این معانی ، معانی دیگر برای آن آورده شده است . در فرهنگ نفیسی تألیف مرحوم دکتر علی اکبر نفیسی (ناظم - الاطباء) پدر استاد فقید سعید نفیسی چنین آمده :

« سید Sayyed اسم عربی : مولا و رئیس و بزرگ و آقا و آغا . و شریف - ترین و کریم ترین مردم ، و لقب اولاد امجاد آن حضرت - صلی الله علیه و آله - که از نسل فاطمه سلام الله علیها باشند ، و کریم و سخی ، ودانا و فاضل و حکیم و حلیم ، و بن پیر ! و جمع آن : سادة و سیائد و جمع الجمع آن : سادات .

وقیل یطلق السید والسیده علی الموالی لشرفهم علی الخدم وان لم یکن لهم فی قومهم شرف ، فقیل سید العبد للذکر و سیدته للأُنثی ، و زوج المرأة یسمى سیدها و السید ایضاً ما افترض طاعته .

حدیث عایشة - رضی الله عنها - : قال كنت عند النبی - صلی الله علیه و آله - فاقبل علی بن ابی طالب (ع) فقال : صه هذا سید العرب . فقلت : یا رسول الله ، ألسنت سید العرب ؟

فقال : أنا سید ولد آدم و علی سید العرب . قلت : وما السید ؟

قال : من افترض طاعته كما افترض طاعتی . و همچنین : سید القوم ، سید -

الابرار ، سید الانام « سید الافاق » ، سید الانبیاء ، سید المرسلین و سید البشر همه از القاب آن حضرت (ص) می باشد .

سیده Sayyeda مؤنث سید ، و سید المخدرات از القاب زنان پادشاهان و امرای بزرگ می باشد، و سیده نساء العالمین لقب حضرت فاطمه - سلام الله علیها است. « جمع «سید» را در لغت نامه کبیر مرحوم علی اکبر دهخدا این گونه آورده اند: «سادات : جمع سادت (ساده) است که در اصل سیده بود ، جمع تکسیر سائد ؛ و سائد بر وزن فاعل به معنی سید است . پس سادات جمع الجمع سائد باشد نه جمع سید . لغه یعنی : مهتران .

که سادات جمع جوانان جنت نبی گفت : هستند شبیر و شبر

(دیوان ناصر خسرو ، ص ۱۵۰)

و اسامی ملوک عصر و سادات زمان به نظم رائع و شعر شائع این جماعت (یعنی شاعران باقی است .

(چهار مقاله نظامی عروضی - مصحح دکتر معین ص ۵۱)

در نزد عارفان و صوفیان و سالکان طریق الی الله هر گاه از « سید » نامی برده شود بیشتر منظورشان خواجه لولاك حضرت محمد « ص » می باشد چنانکه در تفسیر بزرگ کشف الاسرار و عدة الابرار و در مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد شیخ نجم الدین رازی و در تمهیدات عین القضاة همدانی و در عبر العاشقین شیخ روز بهان بقلی شیرازی و در الانسان الكامل عزیز الدین نسفی و امثال اینها ، هر جا لفظ « سید » را به کار می برند اشاره به پیامبر اسلام است ، و پس از این اگر آن را در استخدام در آورند بیشتر در آغاز نام پیران طریقت و روندگان راه حقیقت می آید که البته به معنی « مهتر و بزرگ و شریف و مجید » است . اکنون چند مثال :

« سید را گفتند : یا محمد ! توجه می گویی ؟ گفت : ما را در بدایت این

کار ، این ادب در آموختند که : « واخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنین » .

(مجلد سوم کشف الاسرار و عدة الابرار ، ص ۶۵۷)

« سیدی که در تواضع چنان بود که يك قرص از درویش قبول کردی ، و دنیا جمله به يك درویش دادی ... عزیز قدری ، محمدنامی ، ابوالقاسم کنیتی ، مصطفی لقبی ، صد هزاران هزار صلوات و سلام خدای بر روح پاک و روان مقدس او باد . »
(ایضاً ص ۷۶۶)

« روزی آن مهتر عالم و سید ولد آدم (ص می گفت : ان حراء جبل یجبنی و أجبه : این کوه حرا مرا دوست است و من او را دوستم !

گفتند : ای سید ! کوه را چنین می گوئی ؟ چیست این رمز ؟ گفت :

آری ، شراب مهر از جام ذکر آنجا نوش کرده ایم . سید صلوات الله علیه . در بدایت کار - که آثار نبوت و امارت وحی بر او ظاهر گشت . روز کاری با کوه حرا می شد ، و درد این حدیث در آن خلوتگاه او را فرو گرفته ، و آن کوه او را چون غمگساری شده ... »

کشف الاسرار - مجلد سوم ص ۷۹۴)

در آثار نظم و نثر فارسی شواهد گوناگون برای این لفظ می توان آورد اما سخن به درازا می کشد . و همچنین در کتب جغرافیا و تواریخ ، اسامی امکانه و محلات و افراد و اشخاص مختلف به نام سید و سیده و سادات نام گذاری شده و فرقه ها و طایفه ها و قوم های مختلف اسلامی تحت عنوان « سادات » در سراسر عالم اسلام معروف و مشهور اند مانند : سادات احمدی ، سادات بابلگانی ، سادات باولی ، سادات بیهقی ، سادات جبرئیلی ، سادات حسینی ، سادات رضا توفیقی ، سادات زیدی ، سادات سید ناصرالدین ، سادات طالبی ، سادات محمودی . سادات مرعشی ، سادات مختاریه ، سادات مرتضوی ، سادات هزار جریب : ...

(رجوع کنید به کتب تواریخ و جغرافیا و جزء ۵۴ لغت نامه دهخدا)

اما مفهوم کلمه سید در بیان و زبان و عقیده و اندیشه مردم بسیار شکفت آور و عظیم و مهم است . پاره‌یی از مردم آن قدر به «سید» ارزش و اهمیت قائل‌اند که حل هر گونه مسأله و مشکلی را از آن می‌جویند و می‌خواهند . روی همین اصل افرادی هستند که در سوء استفاده از لفظ سید در اجتماع ارج و قرب و درجه و مقام پیدا می‌کنند . البته در این میان هستند سادات پاک اعتقادی که در نزد عوام معروف و مشهورند چنانکه برخی معتقدند که سادات از بلاها و سختی‌ها و رنج‌ها تا اندازه‌یی در امان و حفاظ هستند زیرا که سید ، فرزند فاطمه زهراء (ع) دختر حضرت محمد (ص) می‌باشد .

پیرایه و مایه سیدی بر خود بستن جهت سوء استفاده از عوام الناس در تمام طول تاریخ تا امروز مشهود است و در این مورد می‌توان شواهد کونا کون آورد ، اما به علت اینکه مقال به اطناب و قصه به درازا می‌کشد از آوردن شواهد خودداری میکنیم ، چه منظور ما از نشان دادن مفهوم لفظ و مبدأ و منشأ آن بود که از مصحف کریم آغاز کردیم و به کتب لغت و تفاسیر ختم کردیم . والسلام علی من اتبع الهدی .

چون در امضای کاری متردد باشی آنرا اختیار کن که بی‌آزارتر باشد . مردمان را عیب نهانی پیدا مکن که مر ایشان را رسوا کنی و خود را بی‌اعتماد .

(سعدی)

انجمن حکیم نظامی

شعر نو و شعر هو

دو نامه منظوم

آقای عبدالرضا منخلص به ساغر فرزند حکیم و شاعر مشهور میرزا عبدالحسین خان نصرت اصفهانی و منشی باشی ، نامه‌ای منظوم با آقای پارسا تویسرکانی نگاشته و در این نامه از کسانی که دانسته یا نادانسته شعر نو را بهانه قرار داده و تیشه بریشه ادب فارسی میزنند انتقاد نموده است و آقای پارسا نیز پاسخی بایشان داده اند که عیناً درج میشود .

ارمغان

بمحضرت استاد

ای مجمع فضائل انسانی	استاد پارسا تویسرکانی
طبع روانت موهبت ایزد	خوی خوش تو بخشش یزدانی
آثار تست جمله ر نظم و نثر	نقشی بدیع از قلم مانسی
خود ابن مقله‌ئی تو بحسن خط	سحبان وائل بسخندانی
نثرت زانسجام و فصاحت هست	قائم مقام نثر فراهانی
نظمت چو استاد سخن نصرت	آن فیلسوف فحل صفاهانی
شمع وجود تست بیجمع ما	چون مهر فیض گسترونورانی
دلشادزی که هست تورا امروز	در ملک فضل فر سلیمانی

کنج ادب بیزیر نکین تست	زین کنج کن هماره نکهبانی
بر قتل شعر گرچه کمر بستند	جمعی ز جهل و فکرت شیطانی
بنهاده نام یاوه سرائسی را	شعر نوین ولیک تو خود دانی
کاسان و سهل میرود از کف هرج	آید بکف بسهلی و آسانی
در گوش هوش دوش سروشم خواند	بیتی رزین که دارمت ارزانی
شعر نوست در نظر دانسا	مولود ناتوانی و نادانی
هر چند بر بمکتب آن استاد	«ساغر» بود چو طفل دبستانی
شادم گرم ز راه کسرم بخشی	در کوی فضل منصب در بانی

پاسخ

ای «ساغر» ای ادیب گرانمایه	ای مشتهر به فضل و سخندانی
طبع تو دولتی است خدا داده	کش داشته خدا بتو ارزانی
استادی و سخنوری و رادی	پیش تو پیشه ای است نیاکانی
باغ ادب شکفت ز طبع تو	چون بوستان ز لاله نعمانی
ثانی توئی تو . حضرت نصرت را	گرچه نداشت او به سخن ثانی
خاطر مدار رنجه اگر برخی	نا آزمون چو طفل دبستانی
عنوان کنند شعر بنام (نو)	ژاژ است و ژاژ خائی طیانی
این «شعر هو» بود که گروهی راست	افزار کسب شهرت و ناندانی
چون نو شود زمانه ، بحکم جبر	نو میشود طریق سخن رانی
جبر زمان بهر چه نوی بخشد	این است رسم و شیوه کیهانی
حکم طبیعت است و بود جاری	نه کوشش فلائی و بهمانی

آثار رهبران ادب ، هر يك
 شعر نو آن که رود کی آورده است
 شهنامه بود شعر نو و نو ساخت
 شعر نو، آنکه حافظ و سعدی راست
 در عصر ما که دوره نو سازی است
 آئینه دار نوی این عصرند
 کلک و حید و افسر و عبرت زد
 شعر بهار و ایرج و عارف بین
 مقصد اگر ز نو سخن نو هست
 خود ملعبه است بازی شعر نو
 نی نی که بهر تعزیت شعرند
 عنوان به شعرشان توان دادن
 نه قافیت نه وزن و نه اندیشه
 این هرزگان و یاوه سرایان را
 دیوانگان به سلسله در رقصد

در جای خود نوشت تو خود دانی
 آن شاعر بزرگ خراسانی
 رسم کیان و سنت ساسانی
 آثار جاودانی و انسانی
 بینی کلام نو ، به فراوانی
 قآآنی و ادیب فراهانی
 در ملک شعر سکه سلطانی
 شاداب تر زورد گلستانی
 این خود مقرر است باسانی
 طفلی سه چار ملعبه را بانی
 جمعی بکار تعزیه گردانی
 جز یاوگی و زفتی و هذیبانی
 اینش سبک سری و کران جانی
 خود ، ناشران کنند . نگهبانی
 وین ناشران به سلسله جنبانی

تنبیه

عالم را نشاید که از سفاقت عامی بیخلم در گذرد که هر دو طرف
 طرف را زیان دارد ، هیبت این کم شود و جهل آن مستحکم .
 (سعدی)

محمد صالح - ابراهیمی محمدی

بیاد روانشاد حاج سید عبدالله کیلانی زاده

یادی از درگذشت اندوه بار شخصیتی برجسته و انسان شریف و کامل و بسا تقوی ترین مسلمان روانشاد مرحوم شیخ : (حاج سید عبدالله کیلانی زاده) بمناسبت



چهلمین روز آن ضایعه بزرگ و اسفناک .

حضرت شیخ از پیشوایان مذهبی و همه کردها از هر طریقه و سنتی ارادت و شنوایی خاصی نسبت بآن ذات بزرگوار داشتند و عمر خود را بدون تظاهر در خدمت و ارشاد و راهنمایی واقعی مردم صرف نمود و همیشه شخصیت مورد احترام عامه بودند و عرض ارادت کوچک و بزرگ بآن مرحوم صمیمانه و بی ریا بود .

مرحوم شیخ در دوسه بار مسافرت تهران به پیشگاه شاهنشاه آریامهر شرفیاب شده و افتخار دریافت عصای مرصع از طرف شاهنشاه را پیدا کردند .

حاج سید عبدالله گیلانی زاده از شریفترین و نجیبترین خانواده‌های کرد و فرزند مرحوم شیخ عبدالقادر و در (تفضل) که بحساب جمل در سال ۱۳۱۰ هجری در شهر طایف حجاز واقع در ۱۳۰ کیلومتری مدینه تولد یافته بودند و نوه شیخ عبیدالله معروف و نتیجه سید طه بزرگ است و با سیزده نسل بحضرت شیخ عبدالقادر گیلانی (غوثی گیلانی) میپیوندد ولی خانواده آن مرحوم در اثر نزدیکی و کسب فیض از مولانا خالد نقشبندی پیر و مرشد طریقه نقشبندی هستند ، فقید سعید از طرف مادر سید حسینی و از طرف پدر سید حسنی است . شیخ عبدالقادر گیلانی با ۱۴ نسب بحضرت امام حسن علیه السلام میرسد .

مرحوم حاج سید عبدالله گیلانی زاده در دوسالگی از مکه معظمه بشهر اسلامبول پایتخت دولت عثمانی مسافرت نموده‌اند و پس از شش سال اقامت در اسلامبول دوباره بهرستان برگشته و تحصیلات ابتدائی خود را در شهر مدینه منوره به پایان رسانیده‌اند و بعداً بمدت ۵ سال در شهر بیروت بتحصیل پرداخته بطور خلاصه قرآن مجید و علوم اسلامی را نزد برجستگان روزگار خود در مدینه و اسلامبول تحصیل نموده و بعلوم اسلامی آشنائی کامل داشت و به کردی و فارسی و عربی و ترکی مسلط و به زبانهای فرانسه و انگلیسی نیز آشنائی داشت .

پس از اعلام حکومت مشروطه در کشور ترکیه حاج سید عبدالله گیلانی زاده باتفاق پدر بزرگوارشان شیخ عبدالقادر که از طرف سلطان عبدالحمید به سناتوری مجلس سنای عثمانی برگزیده شده بودند با اسلامبول مراجعت کردند و مدتی در منطقه شمزینان اقامت داشتند و چون اصلا ایرانی بودند هر چند یکبار برای دیدار وطن و

رسیدگی با املاکی که در ایران داشتند بداخله کشور مسافرت میکردند و بیشتر در این نواحی مقیم بودند ، در آغاز جنگ بین الملل اول در سال ۱۹۱۴ در ایران عده زیادی از مریدان و منسوبین و معتقدین خود را جمع آوری و تهیه قوا برداختند و در نواحی خوی و شاهپور با قوای روس تزاری به نبرد پرداختند تلفات سنگینی به نیروی تزاری وارد شد و بر اثر تفوق نیروهای تزاری ناچار بمهاجرت بکشور عراق گردیدند و در غیاب ایشان املاک خانواده حاج سید عبدالله در ترکیه جزء خالصه دولتی درآمد و نامبرده تا سال ۱۳۱۹ در عراق براهنمائی و ارشاد مردم مشغول بود .

ولی بعداً در همان سال با یران مراجعت فرمودند که پس از مدتی با حوادث ناشی از اشغال ایران از طرف قوای متفقین روبرو شدند و با وجود احتراز آن مرحوم از دخالت در سیاست و امور دینی وجود ایشان یکی از عوامل ثبات و حفظ امنیت مناطق کرد نشین بودند وجود معظم له برای صیانت جان و مال و ناموس مردم آن سامان بسیار مؤثر و مفید بود .

این رادمرد دلیر عشق پاک و آتشی به ایران و شاهنشاهی ایران زمین داشت مبارزات سرسختانه آن مرد وطن دوست در جنگ گذشته بقدری در سرحادات شمالی مورد توجه واقع گردید که از طرف شاهنشاه آریامهر بدریافت عصای مرصعی نائل شدند و فرمانهائی در تقدیر از خدماتش صادر گردید .

مرحوم حاج سید عبدالله اخلاقاً مردی متواضع ، بدون تظاهر و انسان شریفی بودند که کمتر نظایر خواهد داشت و عموم مردم کردستان و عشایر و ایلات آن سامان بویژه نواحی آذربایجان غربی رضائیه و اشنویه و نقده و خانه و سردشت و مهاباد و بوکان و سقز با آن مرحوم ارادت میورزیدند و بمناسبت فوت آن ذات بزرگوار چند روز بازار و دکانها تعطیل بوده است .

حضرت حاج سید عبدالله کیلانی زاده که اینک مدت چهل روز است بدرود حیات گفته اند و مسندی را که مورد احترام عامه بود خالی گذاشتند در رضائیه مقیم بودند از دو سال پیش باینطرف بشدت بیمار و چند بار بامر شاهنشاه آریامهر با کمک مقامات نظامی و دولتی برای معالجات بتهران آمدند و کوشش فراوان برای اعاده سلامتی ایشان بعمل آمد ولی متأسفانه بعلت کبر سن وضعف بنیه چندی قبل نیز بمرض فشار خون دچار گردید و در نتیجه سکتة ناقص و خونریزی معده ساعت ۳ به از نصف شب شنبه سوم نیرماه چهل و شش خورشیدی مطابق ۱۵ ربیع الاول ۱۳۸۷ هجری و ۲۴ ژوئن ۱۹۶۷ میلادی در منزل شخصی خود در شهرستان رضائیه در ۷۷ سالگی جهان فانی را وداع گفت و همگان را در غم و اندوه فقدان خود داغدار کرد .

مریدان و پیروان حضرت شیخ در سرتاسر سرزمینهای کردنشین در روز تشییع جنازه آن فقید سعید وارد رضائیه شدند و در حدود پنجهزار نفر از مناطق مختلف در تشییع جنازه شرکت کردند و ساعت ۷ بعد از ظهر در قریه دیزج مرگور در مقبره خانوادگی بخاک سپرده شد و عالمی را عزادار نمود و زمزمه و داد و فغان و شیون عجیبی در میان منسوبان و مریدان آن مرحوم حاصل شد و صدای گریه وزاری آسمان مرگور را پر کرده بود و در فضا موج میزد و وطنین افکن بود .

بار دیگر این مصیبت را بخانواده حضرت شیخ بویژه بفرزندان محترم آقایان سید عبدالعزیز و سید عبدالقادر تسلیت گفته از خداوند یکتا آرزومند سرافرازی ایشان و دیگر بازماندگان آن فقید سعید هستم .

هر که بتأدیب دنیا راه صواب نگیرد بتعذیب عقبی گرفتار آید .
(سعدی)

تاج آریامهر

در ملك جم كه از دير با نام شاه برجاست
 با نام شاه امروز جشنی شكرف برپاست
 سامان شادمانی تا بنگری بهر سوی
 الحان خسروانی تا بشنوی بهر جاست
 جشنی چنان كه ایران از آن بماء آبان
 چون نوبهار خرم چون فروردین طربزاست
 آوای كوس این جشن تا سقف هفت ایوان
 هرای توپ این عید تا بام هفت خضر است
 قول و ترانه چندان در هر جهت كه گوئی
 خیل هزارستان با صد هزار آواست
 سیر طبیعت ارگشت مختل چه باك كامروز
 كار زمین نفرج شغل فلك تماشااست
 این جشن جنت آذین دانی چراست در ملك
 وین مایه زیب و آذین دانی چرا مهباست
 بر سر نهاد امروز تاج شهنشهی را
 شاهنشهی كه نامش بر تاج عزت افزاست
 بر چار بالش ملك امروز در تجلی
 سیمای آریامهر چون مهر عالم آراست

با آن کله که موروث از داریوش و شاپور
 با آن کمر که میراث از کیقباد و کسری است
 تشریف سلطنت را شهبانوی کسریمش
 اکیلل خسروانی برفرق فرقدان ساست
 میلاد وارث جم با جشن تاج شد ضم
 و اینک دو عید با هم در شان شاه یکتاست



گیتی مدار شاهی کز نصرت الهی
 حکمش همیشه نافذ تیغش همیشه براست
 ظل‌اللهی که ایران در ظل اهتمامش
 در آسمان عزت شهباز اوج پیماست
 آباد گشت ایران در عهد او که یارب
 آباد باد جانش با همتی که اوراست
 پیشی گرفت فردا از همتش به امروز
 فرهنگ همت شاه خالی ز لفظ فرداست
 ملك کهن جوان کرد آری جوان کند ملك
 آن پیشوا که رایش مقبول پیر و برناست
 عزم سدید او بست سدها که هر يك امروز
 مانند بحر ذخار بر کوه و در بغوغاست
 ای بس زمین باثر مزروع گشت و دایر
 زان نهرها که جاری از قلب سنگ‌خارااست

با بسط راه سازی داد اقتصاد را بسط
 ره در تجارت و کسب بازار عرض کلاست
 با جهل و بیسوادی پیکاری آنچنان کرد
 کانرا جهان پذیرفت وین فخر کشور ماست
 زین پیش کسب دانش مخصوص فرقه بود
 واکنون مراکز علم بیرون زحد احصاست

☆☆☆

شد قرنها که ایران در خود ندید قائم
 امنیتی که موجود زین خسرو تواناست
 در دفع خان خانی زد پهلوی ثانی
 نقشی که از نمودش نقاش و هم درو است
 با انقلاب بهمن بیخ ستم ز میهن
 بر کند و اینکش ملک زاهل ستم مصفاست
 زین انقلاب آرام آثار خیر فرجام
 چون حسن نیت شاه در جزه و کل هویدا است
 اکنون بملک ایران در آب و خاک دهقان
 نه امر ونهی ارباب نه حکم خان والاپت
 دهقان محنت اندوز چون بنده بود و امروز
 دارای ملک خویش است در ملک خویش داراست
 در بست راه جنگل بر روی طامعی چند
 کاین ثروت خدا داد ارث عموم از آباست

☆☆☆

از انقلاب بهمن شد بر جهان مبرهن
 کز خار گل بر آرد آن باغبان که داناست
 چون دید بنددانش در کشت دیهقان نیست
 چون دید رهنز جهل در روستا به یغماست
 تیغ از کف سپاهی بگرفت و داد فرمان
 در روستا دهد درس کایدون نه وقت هیجاست
 و اینک بهز سلطان در زاد بوم دهقان
 کلک سپاه دانش شمشیر جهل پیراست
 یکجا سپاه ترویج عمران و دهقنت را
 معمار دیه ورستاق ناظور دشت و صحراست
 یکسوسپاه بهداشت هر جا که پرچم افراشت
 رزمش علاج هر درد غزوش دوی هر داست
 ☆ ☆ ☆
 کرد از اسارت آزاد زن را و بعد از آن داد
 آن مرتبت که بایست و آن منزلت که بایست
 در کارگاه عدلش ز آثار باقیاتست
 سهمی که کارگر را از سود کار فرماست
 زنجیر عدل کسری یکرشته بود و شه را
 از خانه های انصاف زنجیر عدل صدهاست
 این انقلاب مسعود هم رنگ موی شه بود
 کز رنج ملک داریش بر سر دلیل گویاست
 ☆ ☆ ☆

یا رب وجود او را از هرگز ند کن حفظ
 کاین پیگر هما یون در ملک خویش مولی است
 ما را چه بیم از خصم تا تیغ در کف اوست
 آنرا چه باک از درد کاندر بر مسیحا ست
 ذات ملک نهادش با عز و جاه شاهی
 مملو ز مهر و رأفت خالی ز کبر و خیلاست
 طبع بزرگوارش طبعی بود که کارش
 (با دوستان مروت با دشمنان مدارا) ست

رمزی است در وجودش از کارحلم و جودش
 کاین منفصل ز مقطع وان متصل بمبدأست
 ایمان او موکد فرمان او موید
 سلطان کل فی الکل در امر دین و دنیا ست

☆☆☆

شهبانویش که از فضل گسترده سفره بذل
 همزاد بذل وجود است کز خاندان طه است
 پا می نهد بهر سوی هر سو که میکنند روی
 احسان او مکرر انعام او مثنی است
 افعال این دو فرزند در درگاه خداوند
 فخر نژاد آدم فضل تبار حواست

☆☆☆

شاهها به ملک دارا سعی تو باد مشکور
 کز کوشش تو دارد این ملک هر چه داراست

نامت به بحر این نظم از مرتبت ننگنجد
 کاین بحر کمزقطره است و آن نام بیش دریاست
 دیهیم آریامهر جاوید باد تا مهر
 با نور خود موثر در هست و بود اشیاست

(تاج کیان) درآمیخت با (تاج آریامهر)

۱۳۴۶

۸۶۱

۴۸۵

(پرتو) بسال این جشن وین بود آنچه میخواست

تاج کیان ۴۸۵ بعلاوه تاج آریامهر ۸۶۱ مساویست با ۱۳۴۶ سال تاجگذاری

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر و علیاحضرت فرح پهلوی شهبانوی ایران .

اندرز

عاصی که دست بخدا بردارد به از عابدی که کبر در سردارد یکی
 را گفتند عالم بیعمل بچه ماند گفت بزنبور بی عسل . از لوازم صحبت
 یکی آن است که یا خانه پپردازی یا با خانه خدای در سازی .

(سعدی)

اثر : فرانک هاریسن
ترجمه : شکرالله بزرگزاد

مرد مقدس

هنکامیکه پل Paul بزرگترین فرزند کنت استروگانف Count Stro ganoff بمقامهائی نائل گردید تنها سی و دو سال داشت :

باوجود اینکه جوانترین مقام عالی روحانی کلیسای یونانی Greek Church وسعت عظیمی در امتداد صدها فرسنگ کرانه دریای خزر در قلمرو روحانی او قرار داشت . صمیمیت و ملایمت جوانی چون پل مردم را متحیر نموده بود و هرچه بیشتر او را گرامی میداشتند چنین مینمود که بازخواص محبوبیت و جنبه های دوست داشتنی او افزونتر میگردد .

اندکی پس از استقرار در مقام خود بر آن شد که تمام حوزه روحانی خود را سرکشی نماید و از نیازمندیهای مردم آگاه گردد . در این سفر مذهبی دو نفر از کشیشهای سالخورده را بامید اینکه از تجربه و آزمودگی آنها بهره مند شود با خود همراه برد . ولی پس از ناامیدیهای بسیار بالاخره مجبور شد آنها را بمنزله وقایع - نگار و یا نویسنده بپذیرد زیرا آنها نمیتوانستند حتی از احساسات پرشور درونی خود آگاه باشند .

زندگی مسیح روشی بود که پاپ جوان فرا راه خود قرار داده بود و از تحمل رنج و خستگی در راه کمال مطلوب خود لذت میبرد . کشیش ها که مقام پاپ را وسیله ای برای زندگی مرفه و آسایش مینداشتند انجام آنهمه کار دشوار و آنقدر بی اعتنائی بمقام و منزلت را مخالف شؤنات او میدانستند . ابتدا به این مسافرت با

غرولند فراوان اعتراض میکردند و ظاهراً حق بجانب آنها بود زیرا پاپ در هیئت خود واقعاً خود را فراموش نموده بود و با ادامه مسافرت نیروی بدنی و قوای جسمانی خود را در شراره شوق و ذوق که داشت از دست داده بود .

بعد از اینکه کاملاً به جنوبی ترین نقطه حوزه روحانی خود رسید با کشتی امتداد ساحل راه شمال را در پیش گرفت تا تمام کلبه‌های ماهیگیران را بازدید نماید .

بعد از ظهر پس از انجام کار طاقت فرسای بامداد روی عرشه کشتی نشسته بود و با استراحت پرداخت . این کشتی کوچک بفاصله زیادی از ساحل با آرامشی کامل لنگر گرفته بود زیرا هم عمق آب کم بود و هم بواسطه گرمی روز نسیم سرد هوا کاهش یافته بود . ابرهای باران‌زا برفراز خشکی آسمان را پوشانیده بود ولی ناگهان خورشید سوزان از میان ابرها ظاهر شد و بام بعضی از خانه‌ها که در اشعه آن برنگ می‌بخکی کلکون میدرخشید از دور توجه پاپ را بخود جلب نمود . از ناخدا پرسید آن محل را معرفی کند ؟

ناخدا با تردید جواب داد : گویا کراسناودسک نامیده میشود آلونکی است که مابین کوه‌ها و دریا قرار دارد و شاید ارواحش از یکصد تجاوز نکند (افراد را معمولاً در روسیه ارواح و در انگلستان دستها می‌نامند) .

پاپ تکرار میکند : یکصد نفر دور افتاده از جهان بایستی من از کراسناودسک دیدن نمایم :

کشیش‌ها شانه‌های خود را بالا انداختند ولی سخنی بر لب نیاوردند . میدانستند اعتراض و شکایت سودی ندارد . ولی در این هنگام ناخدا به کمک آنها شتافت و گفت : تا آن محل ۸۷۵۰۰۰ پا مسافت دارد و ملوانان این مسافت را پیموده‌اند رفتن به آنجا آسان است ولی در بازگشت کشتی رانی و پارو زنی در جهت مخالف سوزو سرمای

دریا بی نهایت مشکل میباشد .

پاپ اظهار داشت : فردا یکشنبه است و ملوانان میتوانند تمام روز استراحت نمایند شما لطفاً به آنها بگوئید قایق را آماده نمایند و با صدای کوتاهی افزود : من مایل نیستم شخصاً از آنها این کار را بخواهم .

ناخدا ملنفت شد و قایق آماده شد و حرکت کرد پس از بحریمائى کوتاهى که بیش از دو ساعت طول نکشید به ساحل رسید . ارمنان سکاندار بزرگ فوراً به آب زد که عمق آن کم بود و برای اینکه پاپ خیس نشود او را بر پشت خود گرفت و بخشکی رسانید . آن دو کشیش هم بطریقی که میتوانند خود را بخشکی رسانیدند .

در اولین کلبه پاپ از مرد سالخورده‌ای که مشغول شکستن هیزم بود پرسید کلیسا کجا است ؟

دهقان پاسخ داد در اینجا کلیسائی وجود ندارد . سپس باشکفتی پرسید چگونه؟ شما در این مکان پاپ و کشیش ندارید ؟

دهقان جواب داد چنین چیزی تا کنون نشنیده است و مفهوم آنرا نمیداند . پاپ گفت قطعاً شما در این مکان کسی را دارید که از بیماران مردنی عیادت کند و برای آنها دعا بخواند و یا از زنان بیمار و کودکان مواظبت نماید ؟ پیرمرد راست شد و فریاد برآورد : اوه بلی ما يك مرد مقدس داریم . پاپ پرسید آن مرد مقدس کیست ؟

پیرمرد جواب داد : اوه يك مرد خوب - يك مرد مقدس يك دهقان سالخورده او هر چیزی را که هر کس احتیاج داشته باشد فراهم میکند .

پاپ پرسید : آیا این شخص مسیحی است ؟

پیرمرد جواب داد : تصور نمیکنم و در حالیکه سرخود را بحالت تعجب تکان میداد گفت : چنین نامی تا کنون نشنیده‌ام .

پاپ پرسید آیا در مقابل خدمات او وجهی میپردازید ؟ پاسخ شنید نه - نه او ابداً چیزی دریافت نمیکنند .

پاپ با کنجکاوی بیشتر پرسید . پس چگونه امرار معاش میکند ؟ پیرمرد جواب داد مانند سایرین در باغ کوچک خودکار میکند . پاپ گفت ممکن است لطفاً محل زندگی او را بمن نشان دهید ؟ فوراً پیرمرد به آرامی تیر خود را زمین گذاشت و در میان کلبه‌های دهقانی پراکنده براهنمائی آنها پرداخت .

لحظه‌ای چند به کلبه‌ای رسیدند که در میان کشتزار کلم قرار داشت . عیناً مانند سایر کلبه‌های دهکده محفر و در اثر مرور زمان در دیوار آن فرسوده شده بود و اندیشه‌ای برای اختنای عیوب آن و حفظ ظاهر آن بعمل نیامده بود . مرد پیر در حالیکه درب را گشود خطاب به صاحبخانه گفت ایوانوشکا مهمان برای شما رسیده است و کنار ایستاد تا پاپ و کشیش‌ها وارد شدند .

پاپ در مقابل خود مرد شصت ساله چهار شانه باریک اندامی را مشاهده نمود که پوشش او نیمی شبیه دهقانان و نیمی شبیه ماهیگیران بود - جامه‌ای از پوست معمولی گوسفند بر تن داشت و پوتین‌های ماهیگیری به پای خود نموده بود متباین موهای نقره کون سروروی او با پوست تیره رنگ و سوخته چهره‌اش تنها چیزی بود که در ظاهر او جلب توجه مینمود . چشمانی صاف آبی رنگ و نافذ داشت .

گفت بفرمائید - بفرمائید عالیجناب و در دم با آستین خود کرد و خاک چهار- پایه‌ایرا پاک نمود و سر فرود آورد و آنرا نزدیک پاپ قرار داد .

پاپ تشکر نمود و درحالیکه بر کرسی نشست اظهار داشت . کمی خسته هستم
استراحت دلچسب و موجب کمال سپاسگزاری خواهد بود و خطاب به مرد مقدس
افزود شما هم بفرمائید بنشینید زیرا او بسا وضع احترام آمیزی سر فرود آورده و
درمقابل پاپ ایستاده بود . پس از شنیدن کلام پاپ بدون اینکه سخنی بر زبان آورد
چهارپایه دیگر را پیش کشید و روی آن نشست .

پاپ سخن آغاز نمود و گفت : من متعجب شدم که شما در این مکان نه کلیسا
دارید و نه کشیش . دهقانی که ما را راهنمایی نمود حتی نمیدانست مسیحیت چه
مفهومی دارد .

مرد مقدس چشمان شکیبای خود را به او دوخته بود ولی چیزی نمیگفت تا
پاپ بگفتار خود ادامه داد و پرسید . شما مسیحی هستید اینطور نیست ؟
مرد مقدس پاسخ داد تا کنون چنین نامی را نشنیده‌ام .

پاپ ابروهای خود را به علامت تعجب بالا برد و گفت : پس چطور از بیچارگان
مواظبت میکنید و نیازمندیهای آنها را رفع می‌نمائید و بآنها کمک میکنید ؟

مرد مقدس لحظه‌ای چشم به او دوخت و به آرامی جواب داد وقتی جوان
بودم و احتیاج به کمک داشتم بمن کمک میشد .
پاپ پرسید : ولی شما چه مذهبی دارید ؟

بیرمرد در حالیکه لغت مذهب را تکرار میکرد با حالت بهجت آمیزی می -
پرسید مذهب چیست ؟

پاپ گفت ما خود را مسیحی می‌نامیم . زیرا حضرت عیسی بنیانگذار مذهب
مسیح خوانده میشد . حضرت عیسی پسر خدا بود و با کتاب مقدس انجیل که حاوی
بشارتهائی بود از آسمان بزمن آمد و به مردم آموخت که فرزندان خدا هستند و

اینکه خدا عشق است و محبت .

چهره پیرمرد برافروخت و مشتاقانه بجلو خم شد و گفت : دوستان آنرا برای

من شرح دهید .

پاپ داستان حضرت مسیح را نقل نمود و هنگامی که بانها رسید پیر مرد

فریاد برآورد :

چه داستان شیرینی من هرگز چنین داستانی نشنیده بودم و یا تصور آنرا

هم نمیکردم .

پاپ گفت : تصمیم دارم بمجرد اینکه مجدداً به محل خود باز گشتم برای شما

کشیشی بفرستم . او کلیسایی در اینجا دائر خواهد کرد که شما بتوانید در آن خدا

را پرستش نمایند و همچنین او تمام سرگذشت حضرت مسیح را که چه مشقاتی رانحمل

نمود و چگونه مالک آسمان و بهشت در گذشت بشما خواهد آموخت .

پیرمرد با گرمی فریاد برآورد : این از لطف و مهربانی شما است وما بامسرت

و خوشحالی از او استقبال خواهیم نمود .

پاپ با صمیمیت آشکاری به مستمع خود برخورد نمود و گفت : من بایستی

زودتر بروم زیرا ساعات زیادی وقت میخواهد تا راه خودرا به پیمائیم و مجدداً از کشتی

پیاده شویم و قبل از رفتن مایل هستم دعائی را که حضرت عیسی به پیروان و حواریون

خود آموخت برای شما نقل کنم .

پیرمرد به آرامی گفت : با کمال میل حاضر آنرا بشنوم .

پاپ گفت : بنا براین بمنظور احترام زانو بزیم و آنچه را که میگویم تکرار

کنید زیرا ما همه در عشق بخالق باهم برادریم .

و با ادای این گفتار زانو زد و پیرمرد نیز فوراً پشت سر او زانو زد و همانند

پاپ دستها را بهم چسبائید و جملات را همانگونه که از لبان پاپ بیرون می‌آمد تکرار میکرد :

« پدر بزرگوار ما که در آسمان هستی گرامی باد نام تو . »

پس از اینکه پیرمرد گفته‌ها را تکرار میکرد مجدداً پاپ ادامه میداد :

« پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد . »

پیرمرد با آن حرارت و اشتیاقی که این گفته‌ها را تکرار میکرد :

« پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد ، واقماً سوزناك و گیرا بود .

پاپ ادامه داد :

« رزق روزانه امروز ما را عطا کن و دیون ما را ببخش همانگونه که ما بدهکاران خود را می‌بخشیم . »

پیرمرد مثل اینکه ظاهراً این جملات را فراموش کرده باشد فقط تکرار کرد :
عطا کن ... عطا کن ...

پاپ دومرتبه این قسمت را تکرار کرد ولی بالاخره پیرمرد گفت : « عطا کن و ببخش ، عطا کن و ببخش . »

پاپ می‌بیند که حافظه پیرمرد ضعیف است از آن قسمت دعا می‌گذرد و ادامه میدهد :

« ما را براه راست هدایت کن نه راهی که گمراهان رفتند و از شر شیطان ما را رهائی بخش . »

مجدداً پیرمرد این جملات را با اشتیاق وافر تکرار نمود و پاپ دعا را چنین

بانتها رسانید :

« زیرا تو سزاوار خدائی هستی و دارای قدرت و جلال و عظمت ابدی
میباشی . آمین . »

صدای پیرمرد دارای آهنگی بود که از عشق مفرط و اخلاص و صداقت شور-
انگیزی حکایت میکرد و میگفت :

« زیرا تو سزاوار خدائی هستی و دارای قدرت و زیبایی ابدی آمین . »
پاپ بپاخاست و میزبان او نیز از او تقلید نمود و هنگامیکه پاپ دست خود
را بسوی پیرمرد دراز کرد پیرمرد با دو دست خود بآن چسبید و گفت :
چگونه میتوانم برای همیشه سپاسگزار شما باشم که آن داستان شیرین حضرت
مسیح را برایم نقل نمودید و چگونه میتوانم همواره سپاسگزار شما باشم که دعای
اورا بمن آموختید ؟ و مانند کسی که در نشوه و جذبه خاصی باشد این جملات را
تکرار میکرد :

« پادشاهی تو را سزاوار است حکم تو روی زمین روان است همچنانکه در
آسمان روان میباشد . »

صداقت قلبی و برخورد محترمانه او با پاپ چنان بود که پاپ با مهربانی و
لطف فوق العاده‌ای با او رفتار میکرد دستش را به شانه او گذارد و گفت :

بمجرد مراجعت کشیشی برای شما میفرستم تا بیشتر بشما بیاموزد و چون بیش
از آنچه من وقت داشتم فرصت دارد خیلی بیشتر از من بشما خواهد آموخت . او آنچه
را که درباره مذهب بخواید بدانید واقعاً برای شما نقل خواهد کرد عشقی را که
بخاطر آن زندگی میکنیم امید و آرزوئی را که با آن بسر میبریم . قبل از اینکه
بتواند او را همانعت نماید پیرمرد خم شد و دست پاپ را بوسید . و از رفتار محترمانه

پاپ نسبت بخود اشك در دیدگان او غلطید .

پاپ را تا لب آب مشایعت نمود و چون دید که او در کنار دریا مردد و منتظر است سکاندار او را به قایق ببرد مرد مقدس خم شد و پاپ را به بغل گرفت و از آب گذشت و مانند بچه کوچکی او را روی تشك جایگاه خود در قایق فرار داد . این عمل خیلی موجب شگفتی پاپ گردید و سکاندار حیرت زده مثل اینکه باخود میگفت:

« این پیرمرد چون يك جوان قوی و خوش بنیه است . »

مدت زیادی پس از اینکه قایق ساحل را ترك نموده بود پیرمرد کنار آب ایستاده بود و به پاپ و همراهان دست تکان میداد . ولی وقتی آنها كاملاً دور شدند و از خم دوم دریا گذشتند به کلبه خود بازگشت و از نظر آنها ناپدید گردید .

اندکی بعد پاپ به کشیش های خود روی کرد و گفت :

چه تجربه جالبی چه پیرمرد عجیبی متوجه نشدید با چه اشتیاقی دعای ربانی را میخواند ؟

کشیش جواتر با خونسردی پاسخ داد . بله تصور میکنم سعی میکرد تظاهر و خودنمایی نماید .

پاپ فریاد برآورد : نه . نه خلوص نیت و عطوفت و مهربانی او معلوم و آشکار بود . متوجه شدید که بجای تکرار آن او را فقط میگفت : عطا کن و به بخش ؟ و اگر شما با دقت به این قسمت از دعا بنگرید ملاحظه میکنید که :

« رزق روزانه امروز ما را عطا کن و دیون ما را ببخش همانگونه که ما به بدهکاران خود می بخشیم » مانند يك معامله بنظر می آید . من گمان نمیکنم که گفتار ساده « عطا کن و به بخش » در پیشگاه روان حضرت مسیح پسندیده تر نباشد .

کشیش جواتر شانه های خود را بالا انداخت گوئی که مسئله برای او چندان

جالب نبود .

پاپ پس از اندکی درنگ سؤال کرد : شاید پیرمرد چنین قصدی داشت ؟ ولی چون هیچیک از کشیش ها به او پاسخی ندادند مثل اینکه افکار خود را بر زبان بیاورد چنین ادامه داد : و باز پیرمرد در انتهای دعا گفت (زیبائی) را بجای (جلال) استعمال نمود متحیرم که آیا از اختیارش خارج بود ؟ بهر حال يك مرد فوق العاده و خوب مطمئن هستم بسیاری از مردمان روسیه علاوه بر مهربانی و شیرینی فطری خوب هستند . عجیب نیست که روستائیان آنرا (روسیه مقدس) می نامند و شکفت آور نیست که میتوان مردانی مانند او در میان آنها پیدا کرد .

کشیش دیگر فریاد برآورد : آنها بقدری نادان و جاهل هستند مانند خوك . یکنفر در این دهکده نمیتواند بخواند یا بنویسد آنها کافرند وحشی هستند حتی از مسیح هرگز چیزی نشنیده اند و نمیدانند مذهب چه معنی و مفهومی دارد . پاپ که ظاهراً افکار خود را ترجیح میداد بآنها نظر افکند و چیزی نگفت . هنگامیکه به کشتی رسیدند شب فرارسیده بود و هوا تیره و تاریک بود و بزودی بخوابگاه خود رفتند و چون روز بسیار خسته کننده ای را گذرانده بودند همه بخواب عمیقی فرو رفتند .

شاید پاپ بیش از دو ساعت بخواب نرفته بود که کشیش جوانتر او را تکان داد و از خواب بیدار نمود و گفت :

عالیجناب بعرضه کشتی تشریف بیاورید واقعه فوق العاده ای روی داده است يك روشنائی بر روی دریا دیده میشود و هیچکس نمیتواند آنرا تشخیص دهد .

پاپ درحالیکه از نخت خواب بزریر آمد و لباسهای خود را به بر می نمود باشکفتی

ندا در داد : يك روشنائی ؟

کشیش تکرار کرد: بله يك روشنائی بر روی آب لطفاً عجله كنيد ناخدا مرا فرستاد شما را خبر كنم .

هنكاميكه پاپ بعرضه كشتی رسيد ناخدا ايستاده بود و در حاليكه دوربين شب خود را در مقابل چشم داشت به روی دريای پهناور جانی را كه واقعاً يك روشنائی چسبنده بسطح آب ميدرخشيد تماشا ميكرد . چنین بنظر ميرسيد كه در حدود يكصد پارو تا كشتی فاصله دارد .

پاپ متحير از اينكه تمام ملوانان كشتی گرد هم جمع شده اند و به آن روشنائی خيره خيره مينگردند فریاد زد : چیست ؟

ناخدا با صدای ناهنجاری تکرار کرد : چیست ؟ چون با سرعت حرکت ميكند آن مردیست با ریش های سفید فانوسی دردست راست دارد و روی آب با سرعت مشغول راه پیمائی است .

پاپ بملايمت گفت : ولی هيچكس نمیتواند روی آب راه برود . و بايك آهنگك نكوهش آمیزی افزود : اين يك معجزه است .

ناخدا در حاليكه دوربين را از چشمان خود برداشت پاسخ داد : معجزه يا هرچه . آن چیزیست كه من می بینم و آن مرد بزودی اینجا خواهد رسيد . زیرا او بطرف ما در حرکت است و همانطوريكه صحبت ميكرد دوربين را به يکی از ملوانان داد و گفت به بين .

ملوان باشكال دوربين را به چشمان خود گذارده بود كه فریادبر آورد : روشنائی هنوز در نوسان است مثل اينكه واقعاً دردست مردی ميباشد . واقع همین است . مردی روی آب راه ميرود او مرد مقدس است همان کسی كه امروز بعد از ظهر شما عالیجناب را به قایق آورد .

کشیش‌ها در حالیکه چهره در هم کشیدند فریاد زدند : خداوند بفریاد ما برسد .

ملوان اضافه کرد : او بسرعت حرکت میکند و دریک یا دو لحظه دیگر به اینجا میرسد . و واقعاً پیرمرد بزودی نزد آنها رسید و از روی آب به قسمت پشت پلکان عرشه کشتی قدم گذارد .

در این لحظه کشیش‌ها بتصوراینکه معجزه‌ای انجام شده زانوزدند . وملوانان باتفاق ناخدا از آنها پیروی نمودند و وحشت زده و مردد پاپ را در حالیکه ایستاده بود ترك نمودند .

مرد مقدس پیش آمد در حالیکه دستهای خود را دراز نموده بود اظهارداشت : عالیجناب متأسفم که اسباب زحمت شمارا فراهم نمودم ولی بزودی پس ازاینکه مرا ترك فرمودید متوجه شدم قسمتی از آن دعای مقدس را فراموش کرده‌ام و نتوانستم تحمل کنم شما بروید و مرا نسبت به آنچه آموخته‌اید بی‌علاقه تصورنمائید . بنا براین آمدم تا باردیگر حافظه‌ام را کمک نمائید .

قسمت اول دعا و جملات آخررا مثل اینکه در تمام طول زندگی خود کراراً شنیده‌ام و با روح و روانم آمیخته شده است . میدانم ولی وسط آن از حافظه‌ام گریخته است ...

بخاطر دارم : « پدر بزرگوار ما که در آسمان هستی گرامی باد نام تو پادشاهی ترا سزد حکم تو در زمین روان است همچنانکه در آسمان روان میباشد ، و آنچه باز میتوانم بخاطر بیاورم اینست . « عطا کن و به بخش ، و ما را براه راست هدایت کن نه راهی که گمراهان رفتند و از شر شیطان مارا برهان ، زیرا توسزاوار پادشاهی هستی و دارای قدرت و زیبایی ابدی « آمین » . ولی از وسط آن جملاتی را فراموش

کرده‌ام لطفاً ممکن است آنرا بمن یادآوری فرمائید .

پاپ با يك بهت آميخته باحترام سئوال كرد : چگونه نزد ما آمدید و چگونه
روی آب راه می‌رفتید .

بیر مرد پاسخ داد : اوه - این يك كار كاملاً سهل و آسانی است هر كس میتواند
چنين كند . در این جهان به هر چه واله و عاشق باشید و به آن اعتماد نمائید متقابلاً
شما را دوست میدارد . من واله و شیدای آب هستم كه هر چیزی را برای ما پاك و
شیرین می‌كند و از پاك كردن اندكی خسته و امانده نمیشود . آب هم متقابلاً ما را
دوست دارد .

هر كس این انس و الفت عاشقانه را با آب پیدا كند میتواند روی آن راه
برود . ولی آیا آن دعای مقدس را كه حضرت عیسی به پیروان و حواریون خود آموخت
نمی‌خواهید بمن بیاموزید ؟

پاپ سری تكان داد و با آهنگك ملایمی كه كوئی باخود صحبت می‌كند گفت :
كمان نمی‌كنم بتوانم درباره عیسی مسیح چیزی بشما بیاموزم .
شما آنچه را كه باید بدانید قبلاً میدانید . من فقط آرزو مندم بمقام روحانی
شما نائل گردم و دارای كراماتی كه شما هستید بشوم .

پایان

معاصران

احمد ساجدی

همدان

آنشب که دیدن تو مرا دست داده بود
 درهائی از بهشت برویم گشاده بود
 کیفیت نگاه تو را دوش می نداشت
 چشم تو نشأ دارتر از جام باده بود
 هر چند ساده بود مرا دیدنت ولی
 يك عمر عقل مات همین کار ساده بود
 مهد زمانه دیدم و ابناء روزگار
 زیباتر از تو مادر گیتی نزاده بود
 چالاک بود مرکب عقلم بهر طریق
 تنها برای عشق تو از پا افتاده بود
 میبرد روی دلکش او تلخی فراق
 از کام جان چولب بسخن بر گشاده بود
 بگذشت وزاهدازمی کلکون بست طرف
 با اینکه نو بهار که استفاده بود
 عیبش زچشم بود در اینخانه آنکه گفت
 معمار صنع خشت بنا کج نهاده بود
 احمد به اختیار نمیداد دل ز دست
 در جلوه گاه عشق گر او را اراده بود

فضل الله ترکمانی (آزاده)

ساری

هم ز اطناب به بود ایجاز

آفت هند و فتنه شیراز	ای پری پیکر ای بت طنناز
بهر از جمله دلبران طراز	غیرت جمع لعبتان چکل
در بر چشم تشنگان حجاز	ای کوارا چو چشمه نسیم
از چه نا گفته ماند از آغاز	آنچه ناچار گویمش انجام
چشم دارم چو قبله را بنماز	چند ماهی است تا بماند رخت
از سر خویشتن نمایم باز	هرچه کوشم مگر خیال تو را
چون کبوتر بیچنگل شهباز	نتوانم که گشته‌ام مقهور
همچو صورت به پیش صورت ساز	در بر من مجسمی دائم
بحقیقت کشیده راه مجاز	عشقت اول مرا مجازی بود
آه از این عشق خانمان انداز	خانمانم خراب شد از عشق
دودمانم بیاد دادی باز	دودمانت رود بیاد ای عشق
تا بود اشک دیده‌ام غماز	عشق پنهان نمیتوان کردن
تا بود آه دمبدم دمساز	دم چگونه ز شرح بر بندم
همچو سنگی که غلطد از افراز	نتوان عشق را مهار نمود
هم ز اطناب به بود ایجاز	قصه عشق اگر چه شیرین است
یا بگیر این دل و بدور انداز	یا بسده کام این دل شیدا
صبر کن پیشه و بسوز و بساز	همچو مردان راه آزاده

درگذشت بانوئی نیکوکار

خبر درگذشت شادروان بانو راضیه اورنگ (و ثوقی) همسر ارجمند دانشمند گرامی آقای سرگرد مراد اورنگ که از خانواده‌های اصیل و نجیب شهر بیجار و بتمام معنی نمونه یک کدبانوی ممتاز ایرانی بود، بی‌گمان همه دوستان حقیقی را متأثر ساخته و همه در این اندوه بزرگ شریک می‌باشند. اما جای خوشبختی و سپاسگزاری است که آن مرحومه در نتیجه دینداری و نیکوکاری با نام‌نیک از جهان رفته و هفت فرزند تحصیل کرده از خود به یادگار گذاشته‌اند که همه آنها بهترین بارور تربیت آن بانوی اصیل کرد نژاد و شایسته‌ترین نگهبانان نام جاودانی او می‌باشند.

بارها از اورنگ می‌شنیدیم که موفقیت خود را در نوشتن سلسله کتابهای خود که برای نمایاندن آئین و فرهنگ ایران کهن می‌باشد، از پرتو پشتیبانی و کمک همسر پاک سرشت خود میدانست و از او قدردانی میکرد. یعنی آن کدبانوی پرکار و خانه‌دار، وسیله آسایش اورنگ را بخوبی فراهم می‌آورده تا میتواند با خاطر آسوده قلم بدست بگیرد و ریزه‌کاریهای دانشی را بصورت کتاب بیاورد و منتشر سازد. بنابراین گفته‌ها، شادروان بانو راضیه در همه این خدماتها که بنام مهرایران انجام گرفته، با شوهر خود سهیم و شریک است و از این راه در خور درود و ستایش می‌باشد.

ما از دل و جان باین کدبانوی پاک و پارسا درود می‌فرستیم و شادی روانش را

از درگاه خدای بزرگ خواستاریم - امیدواریم اورنگ هم مانند گذشته خدمت‌های فرهنگی خود را ادامه دهد و از این راه باعث شادی روان همسر خود گردد .

دوستاناران دانش و فرهنگ

اینک مرثیه‌ای را که شاعر گرامی آقای مهربان‌خانی سروده‌اند به پیشگاه نویسنده ارجمند سرکار سرگرد اورنگ تقدیم می‌گردد :

یار دانشور نامی اورنگ	در غم راضیه تا کی دل‌تنگ
همسرت بود گل بیخاری	که اجل زود ربودت از چنگ
جای افسوس و درینغ است ولی	با حوادث نتوان کردن جنک
ما شریک غم و اندوه توئیم	که خدایت بدهد صبر و درنگ
کیست آنکس که بماند جاوید	آدمی نیست چو خشت و گل و سنک
این سفر را همه داریم به پیش	بود باید همه‌گی کوش بزنگ
ای خوش آنکس که به دوران حیات	زیست با دانش و دین و فرهنگ
در ره دانش و فرهنگ مباد	هر گزت پای پژوهیدن لنگ
باد از راضیه راضی یزدان	بود خشنود از چون اورنگ
زین جهان رفت بیاید روزی	مرگ هر گز نپذیرد نیرنگ
هر که با نام بمیرد خانی	هست بهزانکه بود زنده به‌نگ



از سخنان مهر بابا

گرد آورده : لر کلاتری

مطالب وارده

همواره خشنود و خرسند باشید

انسان عاقل و خردمند در دوران حیات باید همواره خشنود و خرسند باشد .
 گرفتاریهای دنیوی ساختگی و موقتی میباشند و آدم دانا و خردمند نباید مقهور
 پیش آمدها و سختیهای روزگار گردد و عمر خویش را در اندیشه های جاهلانه که
 موجد غم و اندوه بیشمار میباشند بی اثر و تباه گرداند .

خدایپرست حقیقی هیچگاه غم و اندوه را در دل راه ندهد و کسی که عاشق
 پروردگار بود جز خدا بچیزی توجه ندارد در این صورت در برابر هر حادثه و پیش-
 آمدی راضی و خرسند بوده و بکمک نیروی درونی که از خدایپرستی سرچشمه میگیرد
 رنجها و دشواریهای زندگی را ناچیزتر از آن می شمارد که غم و اندوهی بخود
 راه دهد .

آرزوی هیچ چیزی را که با ماده پرستی سروکار دارد نداشته باشید تا صاحب
 تمام چیزها گردید و تکبر و خودبینی را از خود دورسازید تا بمدارج کمال برسید .
 از کسی اظهار تنفر و بیزاری ننمائید مگر از نفس شیطانی خود که پیوسته شما را از
 طی مراحل حقیقت منحرف و دور میسازد .

هر گاه خدمت بخلق و اجتماع را پیشه خود ساختید آنوقت است که خدا را
 شناخته اید و برای رسیدن بکمال مطلوب گامهای بلندی را برداشته اید که بیش از پیش
 موفقیت آمیز خواهد بود .

زندگانی بدون عشق مفهوم و اثری ندارد و عشق حقیقی که مایه سعادت و
 خوشبختی است همانا عشق بیزدان پاک است که منشأ تمام نیکی ها و آثار خیر میباشد .

عالم جلیل

شادروان ملاغلامحسین هراتی یکی از علمای متأخر سمنان بوده‌اند که از محضر درس مرحوم حاجی ملاعلی حکیم‌الهی استفاده نموده و پس از درگذشت فرزند برومند ایشان در مسجد جامعه سمنان باقامه نمازجماعت و افاضه فیض پرداخت فقید سعید در هفتم سنبله ۱۲۷۴ شمسی متولد و در چهارم شوال المکرم ۱۳۸۷ هجری قمری بدرود حیات گفتند و جنازه آن فقید را در ایوان حضرت امام زاده یحیی ابن موسی کاظم بخاک سپردند اینک چندبیت در رثاء آن مرحوم سروده‌ام .

فی الرثا

گر ز رومی و گر ز بلخ و هرات	می نیایی ز دام مرگ نجات
زیست اما بدی بفکر مemat	خرم آنکس که اندر این عالم
نشدی غره او بدور حیات	عاریت خواند این سپنج سرای
که بدی متصل بصوم و صلوة	عالم با عمل غلامحسین
متصف بر تمامی حسنات	حافظ شرع اقدس نبوی
حق لب تشنگان آب فرات	رحمت حق بروح پاکش باد
یافت از ارجمی (۱) همی درجات	روز یکشنبه چهارم شوال
کاین فقید سعید یافت وفات	بود هشتاد و شش سیصد و الف
میسرایند هر زمان هیئات	اهل سمنان همه ز مرد و ز زن
از چنین ضابط علوم روات	از چنین عالم جلیل اصیل
تا بگیرد ز پیر عشق برات	گفت صحت ز بهر تاریخش
پیل عقل آمدست آنجا مات	پیر عشق است حیدر کرار
او کشاند تو را بیاب نجات	او رهاوند تو رازنفس دغل
بر محمد و آل او صلوات	شکر افزا بمصرع آخر

۱- اشاره به آیه شریفه (ارجمی راضیه مرضیه) سوره مبارکه الفجر میباشد .

محمد : وحید دستگردی

محافل باصطلاح عرفانی و ادبی!

چندی قبل در یکی از محافل عرفانی مجلس جشنی برپا بود . من اصولاً بعلمت بعضی جهات در اینگونه مجالس شرکت نمیکنم و هر گاه هم از این تصمیم خود عدول کرده و باین مجامع باصطلاح ادبی قدم نهاده‌ام جز اتلاف وقت و استماع مطالب بیهوده بهره‌ای نگرفته‌ام .

در شب فوق‌الذکر نیز به اصرار یکی از دوستان در مجلس جشن آن انجمن حاضر شدم . این انجمن ظاهراً جهت نشر افکار عرفا و تفهیم مسائل عرفانی میان مردم بوجود آمده است اما متأسفانه از طریق صواب بدور افتاده و به امور دیگر پرداخته است . عرفان عمیق‌ترین مبحث ادبیات است و عرفا و حکما نوامیس عالم بشریت بشمار میروند . درک معانی دقیق و افکار بلند این بزرگواران کار هر کسی نیست و احتیاج به ممارست طولانی و تحقیق و تفحص عمیق در آثار آنان دارد و این مهم حاصل نشود مگر آنکه جوینده اصول ادبیات پارسی و تازی را نیکو بداند و مصطلحات عرفا را بکمال بیاموزد و با مطالعات عمیق در آثار نظمی و نثری متقدمان مایه علمی خویش را غنی گرداند و معلومات خود را وسعت بخشد تا بتواند در زمینه ادب و عرفان صاحب نظر گردد .

از مطلب دور نیفتیم ، مجلس با خطابه کوتاهی که از جانب رئیس انجمن ایراد گردید آغاز شد . ابتدا یکی از روحانیون که به غلط او را حکیم و دانشمند خواندندی رشته سخن را بدست گرفت . قریب یکساعت و نیم در باب خرافات و اخبار

و احادیث بی پایه سخن گفتی و در اثبات صحت این مطالب جدوجهد فراوان میکرد. متأسفانه هیچکس از او نپرسید که عرفان را با خرافات چه نسبت است و چگونه کسی که مطالب نادرست و خرافی را حقیقت محض میدانند حق دارد در مورد رموز ادبی و عرفانی اظهار نظر کند.

متأسفانه اینهم یکی دیگر از جلوه‌های انحطاط ادبی است که افسراد جامعه مشاغل اصلی و مربوط بخود را رها ساخته و به اموری که در آنها تخصص ندارند پرداخته‌اند. هیچ شاعر یا حکیمی بکار طب یا معماری پرداخته‌است اما بسا طبیبان و مهندسانی که به امر شعر و شاعری پرداخته و در مسائل مربوط به ادبیات خود را صاحب نظر میدانند و بعقیده نگارنده این مهمترین علتی است که زبان و ادبیات شیوای فارسی را تا این حد به وادی انحطاط کشانده است.

ناطق دوم یکی از متشاعران معاصر بود که قصیده‌ای در مناقب حضرت علی قرائت نمود. اما چون شعر او از قواعد مسلم عروضی خالی بود و از تعقید لفظی و معنوی نیز برکنار نمانده بود به هذیان بیشتر شباهت داشت تا به شعر. شعر یکی از ارکان چهارگانه هنرهای زیبا است. اصل در آن شیوایی لفظ و معنی است. همچنانکه در نقاشی اصل زیبایی الوان و در پیکرتراشی اصل زیبایی اشکال و در موسیقی اصل زیبایی الحان است و شعری که از این اصل مهم دور افتد شعر نیست و هذیان است. ادبا در تعریف شعر گفته‌اند که شعر یا نظم سخنی است که دارای وزن و قافیه باشد و با یکی از بحور عروضی تطبیق کند، در نظر صاحب نظران و اهل ذوق و حال شعر آنست که در انسان شور و حالی برانگیزد. بنابراین شعری که دارای وزن و قافیه باشد لکن از سوز و احساسات خالی باشد نظم است و شعر نیست و همینطور شعری که دارای شور و احساسات باشد ولی وزن و قافیه نداشته باشد تنها نثر شورانگیزی

است و شعر کامل در زبان فارسی آنست که وزن و قافیه داشته باشد و با یکی از بحور عروضی مطابقت کند و از شور و احساسات و عاطفه نیز لبریز باشد .

بعضی دیگر از شعراء گفته‌اند که لفظ شعر از کلامه شعور مشتق است و شاعر از نظر لغوی کسی است که بتواند شور و احساسات خود را با کلماتی موزون و مقفی که با یکی از بحرهای عروضی تطبیق کند بیان دارد . متأسفانه شعر معاصر فارسی با ظهور طبقه نوپرداز و متکلف که لفظ شعر را به سبب بیماری و بیسوادی مشتق از کلمه «شعر» به معنی مو دانسته و شاعر را به بافنده معنی کرده‌اند سرعت در طریق احتیاط ره سپر شده است .

ناطق آخر یکی از ادبای معاصر بود که سخنان خود را با ذکر قطعه شعری از ابوالعلائی معری حکیم بزرگ عرب آغاز کرد . ابوالعلاء در این قطعه رنگ سرخ فامی را که هنگام شفق و فلق در آسمان نمودار میگردد بخون مردمانی تشبیه کرده است که در طریق ادیان مختلف از روی جهل و نادانی کشته شده‌اند و بعقیده او این رنگ سرخ تا جهان باقی است پایدار خواهد ماند و این لکه تنگی است که تا ابد بردامان بشریت نشسته است .

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

اما سخنران محترم می گفت که منظور ابوالعلاء از سرخی مذکور خون امامان شهید است که سرانجام روزی جهت سروسامان دادن به امور جهان به این عالم باز خواهند گشت . عالم عرفان از اینگونه مطالب بیپوده بدور است و نسبت دادن این احادیث خرافی به شعرا و حکمای جهان بی‌انصافی است خاصه به حکیمی چون ابوالعلائی معری که به جهان و همه مظاهر آن با دیده بدبینی می‌نگریست و در آثار

شیوای خویش در باب بی‌اساس بودن زندگانی آدمی و جلوه‌های حیات سخن‌ها گفته و وجود نیروی لایزالی چون خدا را نیز بشدت انکار کرده است و بعقیده غالب ادبا و حکمای اسلامی دیوان فصاحت بنیان خود را هم به خاطر معارضه با قرآن در رشته نظم کشیده است .

شیوه ناپسند دیگری که اخیراً در میان طبقه باصلاح فاضل مامرسوم گردیده آنست که جهت ثبوت صحت مطالب بی‌اساس و خرافی در زمینه عرفان و ادبیات و یا فلسفه به گفته‌های مستشرقان و نویسندگان خارجی استناد می‌جویند . در صورتیکه اکثر این مستشرقان و نویسندگان خارجی اغراض سیاسی داشته‌اند و از بیان اینگونه مطالب جز بهره‌برداری و فرو بردن ملتهای عقب‌افتاده دروادی جهل و بیخبری مقصودی نداشته‌اند . البته مستشرقان بزرگی چون ادوارد برون انگلیسی ، برتلس روسی و ریپکای چکوسلواکی که ایرانیان از آنان تجلیل بسیاری کنند از این قاعده مستثنی بوده‌اند و به سبب اینکه صدها کتاب تحقیقی گرانبها در موضوع زبان و ادب پارسی تألیف و تصنیف کرده‌اند بر ادبیات فارسی منت فراوان دارند .

انحطاطی که اکنون زبان و ادبیات فارسی را در بر گرفته‌است قومیت و ملیت ما را تهدید می‌کند . عدم توجه اولیاء امور نیز مزید بر علت شده است . در مدارس ایران به زبان فارسی توجهی نمی‌شود و در بسیاری از این مدارس مواد ادبیات توسط معلمان ورزش یا فیزیک و شیمی تدریس میشود . این انحطاط به دانشکده ادبیات دانشگاه طهران نیز که مرکز ترویج اساس ملیت ایرانی میباشد کشیده شده است . اکثر استادان این مرکز مهم فرهنگی که تنها بخاطر داشتن ورق پاره‌ای بنام مدرک دکترای باین مکان راه یافته‌اند صلاحیت تدریس زبان و ادبیات فارسی را ندارند و تأسفانگیزتر وضعیت کسانی است که از دانشگاههای درجه سوم یا چهارم اروپا و

آمریکا و ترکیه فارغ التحصیل شده‌اند و اکنون در این مفرعلم و دانش به‌عنوان استاد! مشغول بکار هستند .

سخن و ادب پارسی از دیرباز بزرگترین سند افتخار ایران بوده و نویسندگان، شعرا و عرفای نامدار آن خدمات جاویدانی به فرهنگ و هنر جهان انجام داده‌اند . فردوسی ، نظامی ، سعدی ، حافظ و خیام نوامیس عالم بشریت‌اند و همه اهل عالم به مقام شامخ این بزرگواران احترام فراوان می‌گذارند و در حقیقت اینانند که معرف شناسائی ایران و ذوق و هنر ایرانی میباشند .

جای بسی تأثر و تأسف است که بجای حراست و نگهبانی از این گنجینه گرانبهای فضل و هنر در انهدام آن بکوشیم و بیخردانه بتمام افتخارات خویش که ضامن بقاء ملیت و استقلال چندین هزار ساله ما بوده است بشت بازنیم .

متجاوز از نیم قرن است که زبان و ادبیات فارسی با سرعتی روزافزون در طریق اضمحلال و انحطاط را پیموده است و با سهل انگاریها و احیاناً مخالفت هائی که نسبت بدان ابراز می‌کردد چندی نخواهد گذشت که این سرچشمه فیاض و کاخ عظیم علم و ادب روبخشگی و ویرانی گذارد و این جزئی فارسی قدیم نیز از میان برود .

حریف مجلس ما خود همیشه دل میبرد

علی‌الخصوص که پیرایه بر او بستند

اندرز

دو کس مردند و حسرت بردند یکی آنکه داشت و نخورد و دیگری آنکه دانست و نکرد .

(سعدی)